

# لوح سراج

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



لوح سراج - حضرت بهاء الله - مائده آسمانی، جلد ۷،

صفحه ۴ - ۱۱۸

لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف علین بحروف سجین تبدیل میگردد قوله تعالی:

## هو المجیب

نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر و بر مقرانه لا یعرف بما سواه اصل و ما فیہ بلحاظ الله ملحوظ آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حرف علین بسجین تبدیل میشود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سئلت و کنت من السائلین بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که الیوم لازم است هر نفسیکه از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه علم ربانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید بر شخی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح گردد و نسئل الله بأن یصعدک الی مقام تشهد جمال القدم بصرک و تنقطع بصر العالمین و تسمع نغماته بإذنک و تنقطع عن أفئدة کل من فی السموات و الأرضین و یطهرک عن دنس الدنیا و ما فیها بحیث ان ما تمر علی شیء إلا و قد تسمع بأنه لا إله إلا هو و ان طلعة الأعلى لبهائه فی الملاء الأعلى و ضیائه بین الأرض و السماء و کبریائه لمن فی ملکوت الأمر و الخلق و كذلك ینطق کل شیء إن أنت من السامعین چه که الیوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستتیر و فائز شود و علتی که جمیع ناس را از



ORIGINAL

لقاء الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده‌اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند براههای مهلک تقلید مثنی نموده‌اند و از مناہج تجرید محروم شده‌اند امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده‌اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده‌اند و الا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند حال خود آنجناب ملاحظه نمائید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقرند بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته‌اند چنانچه ربّ العزّة خبر داده بقوله تعالی: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ﴾ و اگر معترفند ببدایع قدرت ربانی در اینصورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و ان ذات قدم لا زال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحر فی جمع من علی الارض را بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بآدنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لأحد أن یقول لم و یم و من قال فقد کفر بالله و أعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی ألواح عزّ حفیظ و همچنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور او باید از نفس ظهور او تعالی حجت و دلیل خواست اگر بآن حجتیکه لا زال ما بین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقف باطل است بلکه اگر کل من فی السموات و الأرض أقل من حین توقف نمایند از اهل نار محسوب اگر چه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و دلیل میفرماید هر که را بخواید لا یُسئل عما یفعل حال آنجناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئون قدرتیه الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجتیکه لا زال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و معدلک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت نموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم بالحق و لکن الناس هم لا یشعرون آیا در هیچ عهدی و ملتی چنین امری جایز بوده لا فو نفسه الرحمن الرحیم اگر بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته‌اند در اینصورت قدرت و اراده حق منوط و معلق باراده خالق میشود فتعالی عن ذلک علواً کبیراً چنانچه در ظهور ستین کل ناس از عالم و جاهل باین سخنها مزخرف بمعنی از حق محروم شده‌اند و از علین بقا بسجین فنا راجع گشته‌اند و بگان خود بر اعلی مقعد ایمان مستقرند فبئس ما ظنوا فی أنفسهم و کانوا من المتوهمین فی أمّ الألواح مذکوراً باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحق ناظر شو و بما یظهر من عنده چه که دون او لا شیء محض بوده و خواهد بود و اگر الیوم کل من فی السموات و الأرض حروفات بیانیه شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقل من آن در این امر توقف نمایند از معرضین عند الله محسوبند و از احرف نفی منسوب حق جل و عز را باحدی

نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه و کل بنسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کل اشیاء بالسویه اشراق و تجلی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتی نه إلا بسبقتها الی عرفان الله و لقاءه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عما سواه ای علی بشنو نداء الله را و بمقری وارد شو که لا زال مقدس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال مسمی و سلطانیکه باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم نگردی فو الله الذی لا إله إلا هو که مقصود از این بیان آن است که شاید آنجناب و معدودی خرق حجاب نموده بسرادق قدس محبوب که مقدس از ظنون و اوهام عباد بوده در آیند و إلا إنه لمتعالی عن إقبال الخلق و إعراضهم و مقدس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در ایتمقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلی نیر یوم معدوم و مفقود میگردند فسبحانه عن المثل و الأمثال چه که لا زال نیر جمالش مستضئی بوده و احدی با او نبوده و کل ما سواه در امکانه ترابیه بمشیت امکانیه خلق شده‌اند و باو راجع خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقر ارتفاع خود لم یزل و لا یزال مقدس از کل بوده و خواهد بود بسیار عجب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجب مینمایند و متحیر شده‌اند با آنکه جمیع در کل حین تغییر و تبدیل مظاهر اسماء و مطالع آنها ببصر ظاهر مشاهده مینمایند و مع ذلک بحجبات وهمیه و کلمات شرکیه چنان محتجب مانده‌اند که از آنچه ببصر ظاهر ملاحظه مینمایند غافل شده‌اند ای سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدان بدانکه جمیع اشیاء که ما بین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حق تعالی شأنه بوده و خواهد بود غایت اینست که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاما خلق شد و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا ثنائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فتور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت فیہ أجنحة المریین و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر اسمیه الهیه از أشجار و أفنان و أغصان و أثمار و همچنین در اوراد و ازهار و کلمات زینت علی وجه الأرض که در اول بجه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کل از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند و چه مقدار از ثمرات جنسیه که تغییر نماید بشأنیکه از رائحه او انسان اجتناب نماید باری کل در علو و دنو و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کلیه الهیه که بنفسه لنفسه قائم و باقیند قسم بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده‌اند و الا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کل من فی السموات و الأرض بافاضه قلبیه او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقر میشدند و نظر بعدم

استعداد ناس جواهر علم ربانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الأمر بیده یفعل ما یشاء و لا یُسئل عما یشاء و هو العلیم الخبیر و اگر از این عبد میشنوی پره‌های تحدید و تقلید را بیفکن و به پره‌های تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شباهت و همیه و اشارات ربیبه خود را مقدس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اصغاء نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کل من فی الملک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فائز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فو الذی نفس حسین فی قبضة قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زیر و کتب کل ناس را وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مبادا در حین ظهور بشئی از آنچه خلق شد متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شئی نفع نمی‌بخشد إلا بعد اذنه. بوحید اکبر میفرمایند و انتظروا من ید کرّم الله وجهه فانکم ما خلقتم إلا للقاءه و هو الذی علّق کل شئی بأمره ایّاک ایّاک ایام ظهوره أن تحتجب بالواحد البیانیة فإن ذلک الواحد خلّق عنده و ایّاک ایّاک أن تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فإنها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میمانند لا فو الذی أنطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و بیان خلق اولیه اند و ما دونهم خلقوا فی ظلّهم و همچنین بوحید اکبر میفرمایند و ربّما یأتیک من أنت قد سئلت عن علو ذکره و ارتفاع أمره و ان من فی البیان یقرئون تلک الکلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون. چنانچه حال ملاحظه میشود که کل تلاوت کتاب الله مینمایند و در لیل و نهار مینویسند و معذلک بحر فی از کتاب مستشعر نشده‌اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک العزیز العلیم و میفرمایند من أول ذلک الأمر إلى قبل أن تکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و ان کلها قد رأیت من النطفة إلى ما کسونه لَمَّا ثم اصبر حتی تشهد خلقاً آخر قل فتبارک الله أحسن الخالقین و همچنین بعظیم میفرماید هذا ما وعدناک قبل الذی أجبناک اصبر حتی یقضی عن البیان تسعة فإذا قل فتبارک الله أحسن المبدعین و میفرماید فلتراقبن فرق القائم و القیوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدرکون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و همچنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فو الله الذی لا إله إلا هو که تبلیغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شاید مصباحی چند در مشکوة امکان مستضئ شوند و بقدره الله بر نصر این مظلوم قائم گردند اذا کل

شیء یبکی علی ضری و بما ورد علی من الذینم خلقتوا بقولی و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات قدس ربانی بمثابة غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتی و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده بشأنیکه ملل قبل مدعن و معترف شده‌اند معذک باید باده استدلال نمایم و امری را که لا زال مقدس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعل معدودی بسماء شهود صعود نمایند ظلمی فوق این در عالم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نمایند بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لا یزال مشهود و لائح است فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ای مرجع یرجعون و بلایای محتومه و قضایای مثبتة بشأنی وارد که جز حق احدی بر احصای آن قادر نه در کل حین رماح بغضاء از شطر اعداء بر هیکل بقا وارد و لقد جائنی مظاهر نفس الله فی ضحی من الیوم یبکون و ینوحون قالوا یا اسفا علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد ألقوه عبیده فی الجب ثم فی أنفسهم یرجعون قل یا ملاء البیان أتقتلون نقطة الأولى و تقرئون آیاته فی کل عشی و بکور تالله قد فعلتم ما لا فعلت أمم القبل و یشهد بذلک عباد مکرمون إن أنتم تنکرون أتقتلون الله بأسیاف النفس و الهوی ثم علی مقاعدکم بذکره تشتغلون و بآیاته تستدلون کذلک فعل کل أمة بالله حین ظهوره بمظهر نفسه فی کل عصر و کذلک فعلوا و کانوا أن یفعلون قل الیوم لن یتحرک علی أسماء هؤلاء قلم الله المهیمن العزیز القیوم و لن یرتد إلیهم طرف الله و لن یأخذهم نفحات قدس محبوب الیوم اگر عباد از این آیات قدس الهیه و ظهورات عز صمدانیه اعراض نمایند بچه حجت و دلیل اثبات دین خود مینمایند بگو ای اهل بیان ببصر حق بمنظر اکبر ناظر شوید چه که ببصر دون خود مشهود نگردد اینست که ظهور قلم میفرماید ایآکم فانظروا إلیه بعینه فمن ینظر إلیه بعین سواه لن یعرفه أبدا و بعد از وصایای لا یحصی عباد خود را در این امر میفرماید فیما إلهی أنت تعلم بأنی ما قصرت فی نصحی ذلک الخلق و تدبیری لإقبالهم إلی الله ربهم و ایمانهم بالله بارئهم إلی آخر قوله روحی فداه قسم بجمال قدم که از این بیان که از قلم رحمن جاری شده قلب کل اشیاء محترق گشته و هر ذی بصری از این کلمات نوحه و حنین مظهر اسماء و صفات را ادراک مینماید و لکن لا یزید الظالمین إلا غرورا و خسارا ای علی گوش جان بگشا و کلمات رحمن که در قیوم اسماء نازل شده اصغاء نما که میفرماید یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الأمر لأن الناس فی سکران من السر و أن لک الکرة بعد هذ الدورة بالحق الأكبر هنالک فاطهر من السر سرا علی قدر سم الإبرة فی الطور الأكبر لیموتن الطوریون فی السیناء عند مطلع رشخ من ذلک النور المهیمن الحمراء بإذن الله الحکیم و هو الله قد کان علیک بالحق علی الحق حفیظا و حال کرة ظاهر و طوریون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده میشود با آنکه میفرماید طوریون میت و لا شیء و معدوم میشوند معذک تعجب مینمائید از اینکه ثمره طوبی حنظل شود چنانچه بعینه همین را سؤال کرده‌اند و یا صور علین بسجین تبدیل گردد لا زال امر الهی محدود نبوده و نخواهد بود کل مرایای موجودات

اگر در حین ظهور بشمس سماء قدم مقابل شوند در کل انوار شمس ظاهر و لائخ و منطبع و مرتسم و مجرد انحراف از کل اخذ میشود فانظر فی الشمس ثم فی المرایا لکی تجد إلى ما یلیک الروح سبیلا ابن نبیل مرفوع در اثبات أمر الله بما ألقى الله علی فؤاده الواحی نوشته و در ابتدا باین آیه که از سماء مشیت ظهور قلم نازل شده استدلال نموده قوله عز ذکره قل اللهم إنک أنت الهان الالهین لتؤتین الألوهیة من تشاء و لتزعن الألوهیة عن تشاء إلى آخر و كذلك قل اللهم إنک أنت ربّاب السموات و الأرض لتؤتین الربوبیة من تشاء و لتزعن الربوبیة عن تشاء إلى آخر با آنکه سلطان وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیت و ربوبیت را بهر نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که بخواهد خداوند قادریکه مقام الوهیت و ربوبیت که اعلی مقامات است اخذ فرماید قادر نیست بر اینکه از هیکی قیص اسم خود را نزع نماید یا آنکه حلوی را بمر تبدیل فرماید سبحان الله عما یتوهّمون العباد فی قدرته فتعالی عما یصفون حال مشاهده نمائید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا طیران مینماید و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه انه علی کل شیء قدیر را چه معنی نموده اند و از یفعل ما یشاء و لا یسئل عما یشاء چه ادراک کرده اند ای عباد از اوهن بیوت برکن شدید متمسک شوید و از جهل و نادانی بفجر منیر علم ربانی توجه نمائید و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند که شاید از سبل وهم بصراط یقین در آیند ای علی یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده پیاشم تا از کدورات ایام و شبها انام و اشارات غافلین و دلالات مغلین پاک و مقدس شوی و ابواب علوم نا متناهی ربانی بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باینکه سلطان قدم قادر است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیاء را بخلع اسما حسنی مفتخر و معزز فرماید و در ساعت اخری از جمیع اخذ نماید و إنی أشکوا إلى الله من هؤلاء العباد لأنهم ینظرون إلیّ بما عندهم لا بما عندی و یقاسون نفس الله بأنفسهم و کلماته بکلماتهم فوالذی نفسی نفسه لو ینقطعن الیوم کل من فی السموات و الأرض و یقبلن إلى الله لیعلمهم من بدایع علمه ما یغنیهم عن العالمین و در این سنه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سئوال نموده اند و عبد حاضر لدی العرش جواهای محکمه شافیه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده اید و در این ارض هم بعضی شبها القاء نموده اند که شاید نفوس قدسیه را بحجبات کلمات قبله محتجب دارند و لکن غافل از اینکه نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نا متناهی ربانی القاط فرمود بشبهات وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت إلى سراب بقیعة و لن یشرب من ماء الحمیم اگر چه لایق نه که قلم اعلی بذکر کلمات اولی البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید و لکن نظر به تبلیغ رسالات ربانی مفری نه که شاید جاهلی بجر علم در آید و یا گمگشته وادی غفلت و نسیان بین رحمن خرامد و إنه لیهدی من یشاء إلى صراط البها و إنه علی کل شیء قدیر و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی

الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند و الا علیل غل و بغضاء را سلسبیل طاهر نماید چنانچه الیوم اکثر اهل بیان جمیع ظهورات قدرتی و شئون الهیه و آیات منزله را بچشم خود دیده‌اند و بگوش خود شنیده‌اند معذک ببغضی قیام نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه إلا من فتح الله بصره و آیده علی امره و أخرجه عن ظلمات الوهم و هداه إلی صراط العزیز الحمید و تمسک بأموری جسته‌اند که لم یزل عند الله مذکور نبوده و بشأنی غافل‌اند که بحجر ساجد شده‌اند و از منظر اکبر و جمال اطهر انور معرض گشته و رب معبود شعر من عابديه خیر منه أن یا علی قل الیوم أنتم و معبود کم عند الله فی حد سواء فن آمن منکم فقد آمن من فرع الأكبر و من أعرض فقد خرج عن صراط الله و إن هذا هو الحق و ما بعد الحق إلا الضلال إیاکم إیاکم یا ملاً البیان لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی جائکم عن مشرق الأمر بسطان مبین آیا گان مینمائید که امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عز باقی باکام انفس ظلهانی مستور ماند لا فو الذی نطق فی صدری و بعثنی بالحق و أرسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القاء نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای و ربی و لکن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسئل الله ربه بأن یشده و یكون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک نموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کل از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هر آینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیه میشد و لکن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود است که حق تعالی ذکره بر کلشی قادر بوده و خواهد بود البته اگر بخوهد بمجرد اراده‌ای ذهب را بنحاس تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و إنه هو المقتدر العزیز القادر المحمود نظر را مطهر نموده بمنظر اکبر توجه نمائید و از أشجار لا یغنی و لا یثمر منقطع شوید این است از بدایع أمر إلهی فن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض فن أقبل فلنفسه و من أعرض فلها و علیها و إنه هو المقدس عن الخلاق أجمعین. در شیطان تفکر نما که معلم ملکوت بوده در ملاً اعلی و در مدائن اسماء باسما حسنی معروف و بعد باعراض از اعلی رفیق اعلی بآدنی ارض سفلی مقرر گرفته کذلک یفعل ربک ما یشاء إن أنت من الموقنین از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محل طواف مظاهر اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد إذا تفکروا یا اولی الألباب کلشی در قبضه قدرت الهی اسپرند و در کل حین بآنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است قدرت محیطه اش در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده

و نخواهد شد اسرار مکنونه‌اش را هر گوشی لایق استماع نه و حوریات معانی مقصوره علیه‌اش را هر چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از هیاکل ظلم که بقمیص عدل بین عباد معروف شده‌اند و چه مقدار حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتها یافته‌اند نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الارض باو عاکف شده‌اند و من دون الله معبود اخذ نموده‌اند و باین مرض مبتلا نشده مگر آنکه بوهم و تقلید اکتفا کرده‌اند و از سلطان توحید اعراض نموده‌اند باری الیوم مظاهر کل اسماء و صفات در صقع واحد و موقف واحد مشهودند إلا من صعِد إلى الله كذلك نلقى علیک لعلّ تطهر نفسک و صدرک عن کلمات العالمین و تسمع ما غرّد الروح علی أفنان هذه السدرة التي أحاطت کل من فی السموات و الأرضین قل یا ملأ البیان تالله الحق لم یکن هذا من تلقاء نفسی بل بما نطق الله فی صدری و ما ظهر من سلطانی و جرى من قلبی برهانی ثم حجّتی ثم دلیلی إن أنتم من المنصفین قل أنتم بأی حجة آمنتم بعلیّ من قبل حین الذی ظهر بالحق و جائکم بسلطان بین و بأی برهان صدّقم آیاته و أذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات أمره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و إن تقولوا إنا آمنّا به بنفسه و اکتفینا بحجیته نفسه عما سواه قل تالله هذا نفسه قد قام بین العباد و ظهر بسلطان اسمه المقتدر المهیمن العلیّ العظیم و إن تقولوا بأنّا آمنّا بما نزل علیه من آیات الله العزیز الغالب القدیر فتلك آیاته ملئت شرق الأرض و غربها إذا فاستمعوا لما یوحی عن شطر المقدّس الذی یسمع من أریاحها ما سمع أُذن الحیب فی معراج القدس ثم أُذن الروح فی سموات الأمر ثم أُذن الکلم علی طور العزّ عن شجرة الله الناطق العزیز الحکیم و من دونهم قد ظهر هذا الغلام بسلطنة التي علت علی الممکات و یشهد بذلك ألسن الکائنات إن أنتم من السامعین ثم قل لرؤساء البیان این کنتم حین الذی اضطربت فیهِ أنفس العباد و زلّت فیهِ الأقدام و غشى الرعب قلوب الراسخین و قام علی کل العباد من مذاهب شتیّ و ما استنصرت من أحد إلا الله الذی بعثنی و أرسلنی عن العالمین تالله هم كانوا مستورا خلف قناع النساء فلما ظهر الأمر بسلطانه اطمئنوا فی أنفسهم و خرجوا عن الحجاب فأول ما فعلوا أعرضوا عن الذی به ثبت إیمانهم كذلك کان الأمر و إنک کنت من الشاهدین و إنک ان لن تصدّقنی بعد الذی شهدت بعینک یصدّقنی کل الأشياء و عن ورائها لسان الله الصادق الأمين أن یا جمال الکبریاء بین الأرض و السماء غیر اللحن لأهل الإنشاء ثم غنّ علی أفنان البقاء علی لحن عجمی منیع لیکشف أسرار الأمر فیما رقم من هذا القلم المحکم المتین چه که جمیع ناس بلغات عربیه مطلع نه و ادراک کلمات پارسیه اسهل است نزد اهل لسان. ای سائل آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده مینمائی موهوم مدان مقصود از جمیع این اسامی عند الله مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الهیه ساکن از سدره طوبی و علین عند الله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار سبجین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع از نفی محسوب میشود و بسا نفسیکه در



اصیل از ابها سدره بقا است و در ابکار از ادنی شجره فنا و كذلك بالعکس لو أنت من العارفين مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنتی مشاهده کن با کمال ترین بشأئیکه جمیع آنچه در جنت شنیده‌ای در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف الهیه و انهار بیانیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلک الی أن یشاء الله در او موجود همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه میشود مع آنچه متعلق باو بوده کذلک یدلّ الله النور بالظلمة و الظلمة بالنور لو أتم تفقهون. آیا نشنیده‌ء که ظهور قلم در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی که مؤمن مستقر نشود از ارض بحیم محسوب چنانچه الیوم مقر عرش ارضی واقع شده که ابداً معروف نبوده و لکن الیوم مبغضین جمال رب العالمین خود را از علین محروم ساخته‌اند و در قعر سجین مقر گرفته‌اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنت ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوهام مشغولند إذا یشرفهم قلم الأمر بعذاب یوم عقیم این قوم را لایق آنکه عجلی من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه شده‌اند کجا لایق‌اند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند و یا بسماء عز الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه طبعش گل میل نموده ابداً بگل ملتفت نه کذلک یضرب الله مثلاً لعلّ الناس هم یشعرون آیا نشنیده‌اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود باری الیوم هر نفسی که از کل آنچه ما بین عباد مشهود مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهده نماید ابداً قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقر سلطان عز تقدیس در آید لا زال مؤمن اقل از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه لفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه ترابیه صعود نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدریکه او را باینمقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال او را در اقل من آن از اعلی مقر بقا بادنی مقر فنا راجع فرماید و همچنین بالعکس و این از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیط و قضایای محتومه آنسلطان احدیه لا زال بر کلتی نافذ بوده و اقل من آن از ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عما یظنون المتوهّمون بسا لثالی اسرار که در اصداف بحار اسم ربک الستار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه شود باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از کفی از طین کل حروفات اولیه و آخریه را مبعوث فرماید قادر است معذلک بسیار حیف است انسان در این ایام که جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید دع کل من فی السموات و الأرض لأهلها ثم ادخل فی غمرات هذا البحر الذی لن یوجد فیہ إلا لثالی ذکر اسم ربک العلیّ المقتدر العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که از أفق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعالمین و من دون ذلک إنّ ربک لغنی عن العالمین ای بسا نفوسیکه الیوم در ابجر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل جنت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون

مسرورند قسم بآفتاب عز قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا به برهان منوط گردد قل إن دلیله ظهوره و حجتہ نفسه و وجوده إثباته و برهانه قیامه بین السموات و الأرض فی آیام التي فيها اضطربت کل من فی ملکوت الأمر و الخلق أجمعین و ان لن تقدرن أن تعرفنه بما فصلنا لكم فاعرفوه بما نزل من عنده و كذلك قدر لكم فضلا من عنده و إنه هو الفضال القديم قلم اعلی میفرماید ای علی یکار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر رب ارنی گو تا لا زال از مکن قدس بیزوال انظر ترانی بشنوی و بلقاء جمال بیثال حضرت ذو الجلال فائز گردی یعنی لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فضلش بتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشهود بما نطقت سدره الطور اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء و لکن الناس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفلة مبین اینست شأن این ناس که لا زال بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او معرض مثلا حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طی سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزیارتش فائز شوند و لکن از سلطان مقتدریکه بقول او صد هزار امثال این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه شد در سنه ستین و همچنین در این ایام بصر منیر را بصد هزار حجابات و همیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد بر آرند که آفتاب جهانتاب عز صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس یحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو و لا یظہرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکن رب الأریاب در آیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی نمخود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبود را مفقود شمردند و ما سواى مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کل اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلی را مستنیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را أن یا علیّ دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و إن هذا لیغنی عن العالمین و من دونه لا یسمن و لا یغنی بوده و خواهد بود تمسک بالعروة الوثقی ودع ما یأمرک به الهوی تالله الحق إن هذا الحبل المحکم الذی ظهر بین الأرض و السماء فن تمسک به فقد نجی و من أعرض فقد هلک باری الیوم هر نفسی حق منیع را بدون او تعالی بخوهد عارف شود و یا ادراک نماید مثل آنست که از اکه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لن یمکن أبدا دلیله آیاته و سلطانه إثباته ای علی بلسان بدیع پارسی کلمات ربانی را اصغاء نما و اگر تو نشنوی البته قدرت محیطه الهیه انفسی بدعا خلق فرماید که بشنوند ندای او را و برنصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز اگر از شمال وهم بین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگو ای اهل بیان بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند نقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجت و دلیل بان

سلطان سبیل موقن شده‌اید و معترف گشته‌اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته‌ایم بگو هذا کذب صراحه که الی حین بنفس خود عارف نشده‌اید تا چه رسد بنفس الله القائمه علی کل شیء و اگر هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظاهرة که چون شمس مشرقست مدعن نشده‌اند و اگر بگویند آیات منزله مؤمن شده‌ایم چرا آیات که بمثابه غیث هاطل از سماء غیب در کل حین نازل است کافر شده‌اند قل أتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظالمین و من دون این دو مقام ظهورات قدرتی و شئون الوهیه که عالم را احاطه نموده بشأنیکه برای نفسی مجال اعراض نمانده إلا بأن یکون معرضا بکله عن الله و أنبیائه و أصفیائه و أودائه قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی بر بستر راحت نیاسوده و در کل حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم بسطان لا یعرف که از اول ابداع تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر افنان عظمت مرتفع نماید و مع ذلک این مشرکین بر جمال مبین رب العالمین وارد آورده‌اند آنچه را که الآن روح الامین در هیاکل علین نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته‌اند بگو الواح منزله که از سحاب عز رب العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر دو را نزد عده ای از اهل قلوب صافی و ابصار حدیده و انفس زکیه و اذان واعیه تلاوت مینمایم تا نعمات الله و روائح قدسش از قیص کلمات بدیعی استشمام شود تالله الحق برایحه کلمه من تلک الکلمات لتهب رایحه الله المهیمن القیوم و لکن کل ناس بزکام مبتلا گشته‌اند و هم لا یجدون أبدا إلا من شاء ربک العزیز المحبوب اگر چه اعراض معرضین و اقترای مفتقرین بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو از ذکر باز مانده و معدلک إننا نطعم العباد من مائدة العلمیه الطریقه الأبدیه القدمیه الإلهیه لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فوالذی نطق فی صدری که هیچیک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیه بتلویح ذکر شده مثلا در تورات و در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی جزاله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التوریه نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در اینصورت اگر امت او از مشارق احدیه و مظاهر الهیه محتجب مانند فی الجمله عذری در دست دارند که بآن متعذر شوند که معضلات کلمات الهی را إدراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم ماندیم و همچنین در انجیل روح القدس بنفثاتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که إدراک آن هر نفسی را ممکن نه إلا المنقطعین چه که برموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عز باقیه در رسائل فارسیه مسطور گشت فانظروا إليها لعلّ تجدون

در این صورت اینطایفه هم اگر متعذر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزه، معضله شاید که بعضی از عباد پذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده از جمله یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یأتی السماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحة بین السموات و الأرض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه، خفیه اگر عباد از شریعه رب الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه نموده‌اند و از معانی کلمات ربانیه غافل شده‌اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگر چه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجت بر کل من فی السموات و الأرض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کل آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البته انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کل ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر نموده بعرفان نقطه بیان فائز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار نماید بر اینکه نبی از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهدتم لتشهدوا ما لا شهد أحد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کل برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لن یفوز أحد بالله العلی العظیم ای بندگان هوی بشنوید نعمات قدس بقا را و بمقرا عرفوا الله بالله بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیاء که در علامات ظهور فرموده‌اند و أما نقطة بیان روح من فی لجج الأسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجاب ترا بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده‌اند و معنی فرموده‌اند و بشأنی ذکر این ظهور عز احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیه را منوط بعرفان آن شمس عز باقیه فرموده و میفرماید که مبادا در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانید و بکلمات آن تمسک جسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجت شده‌اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استبکار نمائید و بآنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عز اسمه وعده فرموده‌اند معذک میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمی‌رسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل

شود حق جل ذکرة را مختار ندانسته پناه میبریم بحق از چنین توهمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشارات را از این مقام برداشته‌اند و آن جمال قدم ازلا و ابداء مقدس از حدود و اشاره دون خود بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد و لن یحیط بعلمه أحد و إنه بکل شیء علیم و میفرمایند من أول ما یطلع شمس البهاء إلى أن یغرب خیر فی کتاب الله عن کل اللیل إن أنتم تدرکون ما خلق الله من شیء إلا لیومئذ إذ کل للقاء الله ثم رضائه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و إنکم أنتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن لقاؤه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفسی لنفسی إلى آخر قوله عزّ و جلّ. ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه بشنو کلمات بالغه ربانیه را که تصریحا من غیر تأویل اخبار فرموده و در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق فرماید و لکن شما ای ملاء بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده‌اند بقوله عزّ و جلّ من أول ما تطلع شمس البهاء إلى أن یغرب خیر فی کتاب الله إلى آخر بیانیه جلّ و عزّ که احدی شبهه نماید و بدون ما قضی الله تفسیر نماید معذک کل بحجاب نفس و هوی از إدراک شمس بهاء محتجب مانده و بما أمرهم الشیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده‌اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل للظالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عز صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده‌اند و رتبه شمس ادعا نموده‌اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نص فرموده‌اند که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر است که شبح اوست که او میگوید و همچنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید قل أن یا شموس المرایا أنتم إلى شمس الحقیقه تنظرون و ان قیامکم بها لو أنتم تبصرون کلکم حکیتان بالماء فی البحر تحرکون و تحتجبون عن الماء و تسألون عما أنتم به قائمون. حال ملاحظه نمائید که بشموس مرایا که مرایای اولیه‌اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شموس مرایا مثل حیتان در آبد که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینمایند چنانچه بآیات عز صمدانی که از ظهور قلم نازل شده اثبات خود مینمایند و حرکت و اظهارشان او از آیات الله بوده و معذک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمره محتجب مانده در بحر حرکت مینمایند و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شموس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شموس واقعند و همچنین میفرماید فإن یوم ظهوره أعلى الخلق مثل أدناه و إن أقربکم من یؤمن به و لا أنساب بینکم و لا افتخار إلا بایمانکم به اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلائی خلق از ادنی بین یدی الله مذکور چقدر از مظاهر علین که بسجین راجع شده‌اند و چه مقدار مطالع لا که بمقر مظهر الا وارد شده و همچنین بجناب اقا سید جواد میفرماید لأشکرن إلیک

ان يا مرآت جودی عن كل المرايا كل بألوانهم إلیّ لينظرون ملاحظه نمائید که از مرایا کلهها شکایت میفرمایند و لکن هذا الجمال يشکر حينئذ عن الذی اشتهر بالمرآت لأنه ينظر إلیّ بما عنده لا بما عندی. باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیت و ربوبیت و فوق آن بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قدس ربانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عند الله محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم الله ثبت شده که فرموده إیّاک إیّاک یوم ظهوره أن تحتجب بالواحد البیانیه فإن ذلک الواحد خلق عنده وإیّاک إیّاک أن تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فإنها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که درحین ظهور مبدا بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدم نبوده معذلک میفرماید که باین نفوس از حق محتجب نمانید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه در بیان نازل شده از حق محتجب نمانید حال انصاف دهید ای اهل بیان باین بیان اصرح اتم کسی میتواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی آید الروح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کل کلماتیست که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لایزالی این است که بآنچه در بیان نازل شده از ظهور الله محتجب نشوید و علاوه بر این قسم بشمس عز صمدانی که الیوم از افق قدس ربانی اشراق فرموده که ذکر آنسلطان قدم خلق بیان را باسم ربوبیه و یا عبودیه هر دو در آنساحت یکسانست و در سنگ که جماد است در حروف ثلاثه آن سه اسم أعظم إلهی را ذکر فرموده‌اند و متنبه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدریکه این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن يعترض أحد علی أمر الله إلا کل معتد أئیم اگر ناس از بعث اسماء مطلع میبودند هرگز بسطان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمینمودند این است که بعضی از ناس اسماء مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف و لکن کینونتشان ابدًا از سبجین نفس و هوی عروج نموده رب حکمة لا یعلمها إلا الله و رب شهرة لا أصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه إلا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ مخاطب شده و اگر چه در کتاب باسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه أحد إلا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند إذا فاشهد و قل سبحان الله أحسن المبدعین و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین باسماء در چه مقام و رتبه مذکورند و لکن

أمسكنا القلم إلى أن يشاء الله وإنه مبين كل أمر في كتاب مبين و دیگر آنکه کل اشیاء ممکن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کل العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضئی شده مع ذلک ناس باسمى از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بیثال ذو الجلال محروم گشته اند قل تالله الحق بإرادة من قلبه خلقت بحور الأسماء و ملکوتها إن أنتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفًا من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یكون لیقدر و إنه لهو السلطان المَلک المقدر العزیز القدر تالله إذا بیکی لنفسی و بما ورد علی عیون النبیین و المرسلین فی الرفیق الأعلى و ینوحن فی أنفسهم و یصیحین فی کینوناتهم و لکن الناس هم فی غفلة وهم عظیم و بشأنی اهل بیان تنزل نموده اند که لسان رحمن بذکر امثال این کلمات مشغول شد و معذک از او نمی پذیرند اینست شأن اینقوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقاء نجوید ابدًا باین فیض اعظم فائز نشود اینست که نقطه بیان میفرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود إذا تفکروا فی ذلک یا أولى الألباب فو الذی قام بنفسه اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب و سؤال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق و لکن الناس لا یسمعون و همچنین میفرماید قوله عزّ ذکره فإن مثله جلّ ذکره کمثل الشمس لو یقابله إلى ما لا نهاییه مرایاء کلهن لیستعکسن عن تجلی الشمس فی حدّهم و ان لن یقابله من أحد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للهرایاء. حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربانی مستفاد میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در حجاب باشند معذک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشمس التي یطوفن فی حولها شمس لا یعلم عدّتهن أحد إلا نفس الله العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا بنفسه لنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قائم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عز صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و مجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است و همچنین میفرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر بحرکت بیاید لسان قدسش خلق میفرماید بقولی آنچه بخواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است از مقتدریکه بقول او نبی و ولی خلق میشوند اعراض نمایند و باسمى از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمرآتی از مرایا تمسک جویند إن هذا إلا ظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب شده اند که احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه خود را عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان حجت و دلیل که

ایمان کل عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف نماید مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و در سجین قهر و هاویه نفی و بحیم اعراض مقرر یابد چنانچه اکثری از نفوسیکه ایوم خود را بر رفرایمان و عرش ایقان متکی و مستوی میدانند بالمره از حق اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در کل حین بعذاب بدیع معذبند و لکن من غیر شعور و ایکاش باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی أنطقنی بثناء نفسه که ابد کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس التي ریناها فی هذا الأيام و علمناها فی کل الأحيان کلمات الرحمن كما یعلمون أهل الهند طیورهم قام علی و حارب بنفسی و أعرض عن جمالی و جادل بآیات الله المهیمن القیوم و باین کفایت نموده بر قطع سدره الوهیه ایستاده فلما مره الله و ظهر ما فی قلبه إذا قام علی المکر بشأن لن یقدر أحد أن یحصیه إلا الله الملک العزیز القدیر و مفتریاتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که از اول دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائمة علی کل من فی السموات و الأرض نسبت داده و معذک در مقرر خود ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که کل در سبیل وهم سالکند و در بحر تقلید ساح فوالذی نفسی بیده که اگر اقل من یحصی ناس را با بصر مشاهده مینمود باین مزخرفات ارتکاب نینمود و لکن از اینکه عنقریب از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر الهی حق را از باطل و شمس را از ظل فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نباء عظیم محروم نگردند فیالیت من ذی بصر لینظر الی کلماتهم التي تحکی عن أنفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یکون من العارفين. قسم بسطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این انفس وهمیه را ادراک مینماید و ایوم رؤسا بیان بهمان ادله که پست ترین اهل فرقان بر حقیقت خود استدلال مینمودند بهمان دلائل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یسعون مثلاً حکم وصایت را که ظهور قلم بالمره از کتاب محو نموده چنانچه جمیع مطلعند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده اند چنانچه در دعوات میفرمایند الهی در کل حین بفرست مرایاء ممتنعه و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلن منک و در جمیع الواح من قبل الله این کلمات نازل من شاء فلینظر الیها و یکون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده از مرسل و مبعث آن محتجب مانده اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الولیین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد هزار ولی خلق شده و میشود در بئر بغضاء انداخته اند و در کل حین احجار ظنون از کل جهات بر وجود مبارکش میاندازند و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیت نموده که شاید غل الله در انفس ضعیفه القاء نمایند این است شأن مرایا که ظاهر شده قل ایوم لو یحکم الله لاسم الذی یکون أبغض الأسماء عند الناس بأنه رب لکم أو بالعکس لیس لأحد أن یقول لم أو بجم لأنه جل و عز



يحکم ما يريد و لا يُسئل عما أراد و إنه هو المقتدر القدير و در این ایام رسائلی در رد حق بانامل شرکیه نوشته و ارسال داشته‌اند قسم بآفتاب معانی که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده‌اند بل أحقر لو أتم تعرفون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکات را احاطه نموده محروم ننماید و حال حق بشانی تنزل نموده که از اطراف متتبعاً از مسائل فرقانیه سؤال مینمایند و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یاقوت قبل از رتبه او باین مقام تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید و لکن بعد از بلوغ این مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده‌اند اولاً بگوای سائل نسئل الله بأن یوفقک و یؤیدک بشأن تعرف کل شیء فی مقامه و تتقطع عن کل الإشارات و لن تشهد فی الملک إلا تجلی أنوار التي أحاطت العالمین و یحو عن قلبک کل الأذکار و تقوم علی ثناء ربک العزیز المختار لأن فی مثل ذلک الیوم لا ینبغی لأحد أن یلتفت إلی شیء عما خلق بین السموات و الأرضین هل ینبغی لنفس بعد إشراق الشمس فی قطب الزوال أن یشغل بذکر النجوم أو یسئل عن السراج و لو یكون سراجاً منیراً لا فوجه الله المشرق المقدس العزیز المنیر دع کل الأذکار عن ورائک ثم تمسک بهذا الذکر الذی ظهر بالحق و ینطق فی کل شیء بأنه لا إله إلا أنا العزیز العلیم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی بشنونداء أبهی را از أفق عزّ اعلی و أولاً بدان که کل شیء بکل شیء تبدیل شده و میشود و علم ذلک فی کتاب ربک الذی لا یضل و لا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حق قادر است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت باری عجز لا زال شأن خلق بوده و حق منیع در قطب اقتدار قائم بحرفی قادر است که جمیع من فی الارض را قطعه‌ای از یاقوت رطبه حمرا فرماید و بحرفی کل را بحجر راجع نماید فتعالی عما أتم ظننتم فی قدرته و تظنون و از این مقام گذشته یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل کل شیء عند الله موقن شوی و همچنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و الیوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نیستند و کذلک بالعکس لو أتم من العارفین ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و رحیق الطف ارق اصفی از انامل قدس بهاء بنوشید و از کل ما سوی الله غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربانی از قلب و لسان جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدس گردند زینهار قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجار و شبهات اشرار می‌آلاید چه که الیوم بکل حیل و مکر ظاهر شده‌اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلب مینمایند و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشود و تغییر نیابد

این چه دخلی بمطلب این قوم دارد مثلا یاقوت بزعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت دارد با آنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته در بعضی نگذاشته مثلا نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن تراب بالفعل امکان ذهبت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده‌اند این عبد دوست نداشته که مفصل ذکر نماید ولکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال و إعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لائح است و اگر مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن بایمان فائز شده‌اند و بعد معرض و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدس نمائی تبدیل کلتی را در کل حین بکلتی مشاهده نمائی و من فتح الله هذا البصر انه من أولى الأبصار لدی المقتدر المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لا زال مقدس از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین حجاب اراده نماید ملیک من فی لجج الله نهايات را ادراک نماید ادا موفق نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجاب اسماء و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعز أمنع أرفع أقدس أبهی وارد شوید که ایوم جز ظلش نار و جز حبش مردود بوده و خواهد بود و همچنین نفسی از عدد آیه منزله: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالنَّشَقُ الْقَمَرُ﴾ سؤال نموده بگو آن یا ایها الناظر إلى الکلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما و اگر ایوم کل من فی السموات و الأرض باین آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در رد نفوسیکه غیر الله را ولی اخذ نموده‌اند و معنی این آیه تا این ظهور منیع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود بلکه علما بوده‌اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولی بقمر و از نبی بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله مشرق و قمر وهم منشق شده إذا قل فتبارک الله أقدر الأقدیرین حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لا تكونوا من الذینهم یعرفون نعمة الله ثم ینکرون و ایکاش این ناس باین ولی و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده‌اند مطلع میشدند قسم بآفتاب عز صمدانی که اصل امر که در باره مرآت شنیده‌اند بآن نحو نبوده و هر نفسی ادعای علم نماید کذب برب البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته بین الناس اشتہار یافته و مقصود از کلمات نقطه اولی جل جلاله را احدی ادراک ننموده و این عبد اصل امر را از کل مستور داشته لحکمة لا یعلمها إلا نفسی العلیم الحکیم فو الله فعل بموجده الذی خلقه بنفحة من عنده ما لا

فعل آحد فی العالمین و اگر خلق لوحی از الواح بدیعه که از سماء عز احدیه در این ایام نازل شده بصر الله ملاحظه نمایند از حق محتجب نمیمانند و ما سواش را معدوم مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ادا ادراک نموده‌اند حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسیکه بعد از استماع کلمات الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید مخاطبا للعظیم فإن الأمر قد رقت عن الحدودات أنت تصفی عبادا حین ما تجلی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتی أجمعنهم مثل ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشهداء و المقربین و لعمری لو تحضرن بعدد کل شیء لأجعلنه و لا ینقص عن ملک الله قدر شیء و لا یزید قدر شیء و لکن تری ینبغی لتلك الدرجة العصمة الكبرى و لم یکن العصمة بما تری عند الناس احتیاط أتهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداء أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ما قالوا بلی و إن الله لم یقل لأحد إلا بمظهر نفسه فی کل ظهور انتهى.

و بعد از این بیان که اصرح کل کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق این امر اعظم انغم الیوم کل ناس فی ای رتبة کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسیکه باین ظهور قدس صمدانی موقن شده‌اند ای عباد الله بشنود نداء الله را و اذان فطرت را از استماع کلمات اهل فرقان ظاهر نموده تا بیان ابداع لسان رحمن را ادراک نمایند آخر تفکر نمائید این فئه در کدام قول صادق بوده‌اند هزار و دویست و شصت سنه بختم ظهورات قائل بوده‌اند و همچنین یکون قائم علی هیکل مخصوص در ارض معینه و همچنین در علائم ظهور که بهزار روایات تمسک جسته بشأنیکه منکرین این اقوال را کافی میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جل ذکره که جمیع مخطی بوده و مظاهر عز احدیه لم یزل طالع و لا یزال مشرق خواهند بود و همچنین در سایر اقوال این هیاکل اضلال ملاحظه کن که کل توهم بوده و خواهد بود معبودهم هوائهم و مسجودهم اوهامهم انم تعرفون مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده‌اند که آنچه در دست این فئه بوده غیر حق بوده معذک متصل بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فئه بذکر وصایت قبل میخوانند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عز صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلی الابهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملیک مختار اقل من حین اصطبار مینمود از اهل نار عند الله محسوب میشد خرق کنید حجابات وهم را و بسماء عز ابهی رجوع نمائید و اگر میخواهید حق بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمائید تا آثار

حق از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقراء لدی بابه و عجزاء عند حضرته و فقداء لدی ظهورات انواره در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی " منتهی جد و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کل بیان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالم تر از آنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه اوست و در نزد کل نیست " انتهى.

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را منع فرموده اند از احتجاج بآن جوهر وجود و سازج معبود و صریح فرموده اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج نمائید معذک الیوم مشاهده میشود که کل باحتجاج بر خواسته اند و میگویند فلان را در بیان باسما حسنی موسوم نموده معذک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و همچنین میفرماید عز ذکره " او را شناخته آیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتهى.

و نظر باین کلمات محکمه الیوم کل محتاطین در این امر اذ منع اقدس در نارند لا شک فی ذلک و قوله عز ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال اوست که در افنده شماست باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده اید " انتهى

و قوله تعالی: " در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی که نمیمانند الا مؤمن خالص و او اعز از کبریت احمر است " انتهى

چنانچه الیوم کل ممتحن شده اند و اکثری از بریه از سلطان احدیه اعراض نموده اند و میگویند فلان در بیان باسم الله نامیده شده و همچنین با مثال این کلمات از سلطان عز لا یزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده اند و بر فرض تسلیم غافلند از اینکه کل اسماء در آن ساحت اقدس در صقع واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تعالی چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند معذک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه ملل قبل کل باین معارضات مشغولند قل ویل کم چه زود تبدیل نموده اید نعمت الهی را و بسبیل وهم و خطا سالک شده اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کل بقدم اول راجع شده اید باری حق لم یزل مختار بوده و لا یزال مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و إنه لهو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهیمن القیوم فوالذی نفسی بیده لم یکن الیوم ظلم أعظم من أن الذی ینطق فی کل شیء بأنی أنا الله لا إله إلا هو أراد أن یثبت لعباده بأنه یكون مقتدرا بأن یدل إسماء من أسمائه بعد الذی یكون ملکوت الأسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات مشفقة

من خشيته و لاهوت العما منقادة لحضرتة و منجعة بإرادته و بدئت بأمره و يرجع إليه این است شأن این خلق نا بالغ نا قابل مقتدریکه کل اسماء خلق شده باراده او و کل صفات ظاهر شده بسطان مشیت او و اهل ملاً اعلی طائفند حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی قیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید و مع آنکه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارند و مریین در قدرت سلطان یفعل ما یشاء و این ظهور ابدع امنع اعلی ید الله را مغول دانسته‌اند ولو بلسان اقرار ننمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار و لو هم ینکرون قوله جل ثنائه إذ عند الخلق لم یکن إلا کلماتا ما اطلعوا بمرادک فیها و لذا قد احتجبا الیوم عن ظهورک انتهى.

اینست که الیوم کل بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانده‌اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بر رؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که مراد الله را از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حی مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل الله مولاه و فائز نشد نفسی بقاء او تا از معانی کلمات صمدانیه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معانی کلمات الهیه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقر اعلی ارتقاء جست تفکروا فی ذلک یا اولی الأفكار و قوله جل ثنائه و إن کلماً ذکرت لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطمم الظاهر و إن أردت سر الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشير إليه الإشارة و لا یواربها الحجابات الله نهایی و لا یحتاج أحد بذکر دلیلهای لأنها هو نفس الظهور و تمام البطون فسبحان الله عما یصفون " انتهى

جمالی را که میفرماید اشاره بآن ساحت عز احدیه سبیل نه اعزازا لحضرتة و اخبارا لصفاء کینوتته و لطافة انیتته مع ذلک بعد از آنکه بکل ظهورات الهیه و تمام شئونات احدیه شمس جمال خود را از افق بقا ظاهر فرموده از کل جهات سهام کین بر جمال مبین رب العالمین انداخته و اول من رمانی هو الذی حفظته تحت جناحین فضلی و ربیناه تحت عبی و علمناه فی آیامی و هو الذی قتلنی بسیف الإعراض و سفک دمی و ضیع حرمة الله فی نفسی و أنکر آیاتی بعد الذی کان خاضعاً لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حق الله فی حقی و حارب بنفس الله فی نفسی و أفتی علی قتلی فی الظاهر و لما منعه الله بسطانه و أظهر خفیات قلبه علی الذین هاجروا فی سبیل الله إذا قام علی الاقتری و ارجع فعله و ظلمه إلى نفسی المظلوم اطمینانا من الذینهم اتبعوه تالله انفطرت سموات الأمر من فعله و شقت أراضی القدس من ظلمه و قدت ستر حجاب الملکوت من أقواله و بکت سکان مداین البقاء من إثمه و هو یضحک فی نفسه كأنه ما ارتکب فی الملک شیئاً تالله إذا بیکی کل شیء و لکن إنه لا یکونن من الشاعرین فسوف یعلم حین الذی یأتیه الموت و یدور عیناه من سطوة القهر و یقول هل لی من رجوع لأستغفر عما فعلت إذا یضرب

على فمه طين الهاوية و كذلك قدر للمستكبرين على الله المهيمن العزيز القدير قوله عز شأنه فسبحانك اللهم يا إلهي إن تقل قد عفوت عن البيان و من فيه فإذا كل في غفرانك و رضائك و إن تقل لا فإنني أنا الآخذ بأذيال جودك و المستشفع إليك بنفسك " انتهى

و شکی نبوده که ذات قدم تکلم نمی‌نماید مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائید که در آن بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و مافیہ را بنعم و آلائی سلطان بقا در ظهور اخری منوط فرموده‌اند و حال ملیک غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشأنی ضرر وجود مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند و کل من فی الملک أقلام و جمیع من فی السموات و الأرض راقم البتہ از ذکرش عاجز شوند و ایکاش که از اهل ایمانش می‌شمردند فلعنة الله على الظالمين و المشركين و معذک بیان می‌خوانند و استکتاب مینمایند فرب تالی بیان و البیان یلعنه و رب عامل فیہ و العمل یبرء منه و رب ذاکر و الذکر یفر منه اعاذنا الله و ایاکم یا ملأ الموحدین من هؤلاء و شرهم و مکرهم و خدعهم و همچنین در مناجات یا ملیک اسماء و صفات ذکر مینمایند فأسئلك اللهم بغنائک عن کل شیء أن تقبلن البیان و من فیہ فإنی قد سمیت کلها قد ظهر منی ذلک الاسم و جعلت کل ذلک کتابا و ورقا من أوراق الحدائق إليك إن تقبلنه یا محبوبی فإن ذلک من ظهور فضلک و رحمتک و إن تردته یا محبوب فإن ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک " انتهى

مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده حال به پست‌ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده‌اند فویل لهؤلاء ثم ویل لهؤلاء تالله ما یمرون هؤلاء علی شیء إلا و إنه يستعید بالله منه و یبرء عنه و بلسان سره یقول یا ایها المشرک الغافل بأی حجة آمنت بظهور علی قبل نبیل و بأی برهان کفرت بحسین قبل علی لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل بأحد من رسل الله و لو آمنت فی عهد ذلک الإیمان ما کان إیماننا حقیقیاً بل کان شبهاً و لو کان علی التحقیق ما کفرت بالذی به حقق رسالة کل رسول و بعث کل نبی و إیمان من فی السموات و الأرضین ترجمه این کلمات امنع صمدانی بلسان ابدع فارسی خالصاً لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوس از آرایش نفس و هوی پاک شده بسماء عز بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج نمایند و له الأمر یتهدی من یشاء و إلى جماله المقدس المنیر الیوم هر نفسیکه از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور نمی‌نماید بر هیچ شیء مگر آنکه آن شیء بلسان سر می‌گوید ای مشرک بالله بکدام حجت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ایمان آورده‌ای و بکدام دلیل از ملیک سبیل در این ظهور کافر شده‌ای قسم بآفتاب عز تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده‌ای و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده‌ای از روی حقیقت نبوده بلکه شبیحی بوده در تو و در این ظهور اخذ شد دام الإیمان فی الإیمان و رجع الشیطان إلى مقره فی أسفل الجحیم و اگر ایمانت علی

التحقیق بود کافر نمیشدی بنفسی که باو محقق شد رساله کل رسل و بعث کل انبیاء و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که شاید از حرم ربانی محروم نشوید و از کعبه قدس صمدانی ممنوع نگردید ای علی اگر چه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مدعن بحق شوی و از کل ما ذکر فی اللوح متذکر گردی چه قلبت بحجبات غلیظه محتجب شد و بصرت بسبحات لا نهایه مستور و لکن نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظل خود مشاهده نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطه فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعلّ يأخذک نفحات أيام الله و یقطعک عن العالمین بیانه جل إحسانه لم یزل لتضرین المثل بالشمس و ما دونها بالمرایا کل مرآت علی قدر ما تجلّت لها بها من نفسها إلیها فإذا یتدل علیها کل بها قائمون و لو یرفع عنها آیه التي قد تجلّت لها بها فیها فإذا لم یکن فی المرآت من شیء یدل علی الله كذلك إذا یرفع الله ما یرفع لن یحکمّن من بعده بآیات أفئدة الناس و لو أن کلهم یقولون إنا بالله و بآياته موقنون ما شهد الله علیهم بما هم فیہ ینطقون ای مدهوشان نمر اوهام بشنوید ندای رب علی اعلی را که در این کلمات بالغه و آیات محکمه متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدره امریه الهیه اججار ظنیه بغضیه میندازید و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعه رب الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کل مرایا مدل و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کل بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلی فرموده باقی نمیماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلی و خالق خود و با این کلمات محکمه غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده اند که چگونه میشود مرآت از تجلی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشأنی توقف نموده اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلی از انوار اسم انورش صد هزار مرایا مستضئی و مستور و مستنیر میشوند و از یک تجلی اخذش کل بحدود نفس خود مردود اعتراض نمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست؟ ای بیخبران سر از نوم غفلت بر دارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیه که از انظر بریه مستور است اقتضاء نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فو الله لو کان الأمر بیدی ما أظهرت نفسی أبدا ای صاحبان بغضا قسم بآفتاب فلک بقاء که اگر امر بدست این عبد بود هر گز خود را معروف نمی نمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارند از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت

اختيار نمودم روح القدس از یمین ناطق شده و روح الأعظم از قدام وجهم و روح الأمين فوق رأس و روح البهاء در صدرم نداء فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتی از شعراتم میشنوید بأنه لا إله إلا هو و أن هذا الجمال لبهائه لمن فی السموات و الأرضین و لو كان هذا ذنبی تالله هذا لیس عندی بل من لدن من أرسلنی و بعثنی بالحق و جعلنی سراجاً للعالمین ای قوم فوالله رایحه صدق از کذب بسی واضح و معلوم است میپسندید بر نفس حق آنچه بر خود نمیپسندید آخر قدری تأمل نمائید مقصود این غلام در این آخر ایام در این سخن کبری چه بود و چه خواهد بود فتأملوا یا ملاء الغافلین یا قوم فاستحیوا عن الله و لا تشکوا فی أمره و لا تسئل الدلیل عن الشمس و إشراقها لأن دلیلها هو ضیاءها و أنوارها و إنک لا تکن مریبا فی ظهورها لأنها أشرفت و لا مرد لها بل فاسئل الله بأن یفتح بصرک لتدرک أنوارها التي أحاطت الکوینین قل تالله قد رقم قلم القدس من ریحیق المسک علی جبینی البیضاء بخط أبی أن یا ملاء الأرض و السماء إن هذا هو المحبوب الذی ما شهدت عین الإبداع مثله و لا عین الاختراع شبهه و إنه هو الذی قرئت بجماله عین الله الملک العزیز الجمیل حدیث قبل است که صفحه ای از توریة در دست یکی از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست داری؟ عرض نمود توریة حضرت فرمود بگذار آنرا اگر میبود صاحب آن اطاعت مینمود مرا حال ملاحظه کن کتاب الهی که امر کل از نبی و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان باو محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایز و لکن تبدیل یکی از مرایا علی زعمکم که بوجود حروفات محقق شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده جایز نه فویل لکم تقولون ما لا تشعرون و تحسبون أنکم مهتدون کما یظنون ملل القبل و بذلک یفرحون تالله لا عاصم لأحد من أمر الله إلا بأن ینقطع عن کل من فی السموات و الأرض و یتوجه إلى الله المهیمن القیوم نظر را مطهر ساخته تا جمیع اشیاء را الیوم در صقع واحد مشاهده کنید و انوار شمس تقدیس را از افق قیص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائید و از جمیع این براهین گذشته در میرزا أسدالله که نقطه اولی باو خطاب فرموده ان یا مظهر الاحدیة چه میگوئید؟ حال انصاف دهید کسی که محل ظهور سلطان احدیة باشد بقول الله چگونه ابو الشورور مینامید و اگر بگوئید این شأن را مرآت از او نفی نموده بر فرض جواز آن حال اگر نفسی نقطه قیص قبول را از مرآتی از مرایا انتزاع فرماید چه اغراض بر آن جمال قدم وارد و اگر بگوئید از جکا محقق شد که این نقطه مشهوده و کلمهء جامعہ در ادعای خود صادق باشد میگوئیم بهمان حجت و برهان که از ظهور قلم کلما ظهر من عنده و نزل من لدنه را مسلم داشتهاید حال بهمان حجت و برهان ناظر شوید و بخواید إن رأیتم لا تکفروا بالله الذی خلقکم بأمره إن أنتم من المنصفین و همچنین بمیرزا أسدالله میفرماید أن یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و همچنین در رساله جعفریه که مخصوص او از اسماء هویه نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورة ما نزل لحضرت الأسد و



الفرد الأحد المستشرق بالنور الصمد اسم الله الديان الواحد لله الواحد المعتمد و بعد میفرماید جل ذکره  
 أن يا اسم الديان هذا علم مكنون مخزون قد أودعناك و آتيناك عزًا من عندنا إذ عين فؤداك لطيف  
 تعرف قدره و تعز بهائه و بعد میفرماید عز قدرها أن يا اسم الأجل لا تنظر إلى ذلك الحق إلا بمثل أغنام  
 يذهبه راعيه كيف يشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس صمدانیه که در توصیف او نازل در  
 کتاب موجود فانظروا إليه و این بنده نظر به اختصار ذکر نموده ای اکمه وجود بصر بگشا و ملاحظه  
 بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بآن عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده‌ای  
 چنانچه دیان را دنی میگوئی و فرد الاحد که از اعظم اسماء الهی بوده ابوالشورر نامیده‌ای و مع ذلك  
 اعتراض بر سلطان یفعل ما یشاء نموده‌ای حلو مر شود و یا مرآت حجر گردد با اینکه أسدالله انکار حق  
 نموده و حین ورود مدینه الله بین یدی العرش حاضر و بآنچه اهل بیان در آن یوم بآن مقرر بودند اقرار  
 نموده و مع ذلك ورد علیه ما ورد بلکه اکتفاء باو وحده نموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب  
 مستیقظ موجود ملاحظه نمائید قسم بآفتاب معانی که در آن کتاب بر کل مظاهر احدیه فتوای قتل  
 داده با آنکه حکم قتل بالمره از بیان و اهل آن مرتفع شده بنص منزل بیان یک دو افتراء بآن بیچاره  
 زده‌اند و حکم قتل جاری نموده‌اند من غیر إذن الله و رب مقتول شعر منه خیر من ألف فالتیه چنانچه  
 حال بر جمال احدیه ظلم باین واضحی و مبرهنی وارد و بقتلش قیام نموده‌اند مع ذلك باطراف نوشته و  
 چه ظلمها که بجوهر عدل و منبع و معدن آن نسبت داده که شاید غل و بغضا در صدور بعضی از  
 متوهمین القا نماید و لکن غافل از آنکه و له تحت ظلال اسمه البصیر عباد یشقن الشعر بالشعر و لن یمنع  
 أبصارهم حجات العالمین و هم چنین بسید ابراهیم میفرماید عز ذکره آن یا خلیل فی الصحف أن یا ذکری  
 فی الکتب من بعد الصحف أن یا اسمی فی البیان إلى آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم  
 قدس صمدانی جاری شده و حال بأبو الدواهی مشهور شده با اینکه خود افتخار مینماید که بذکر الله فی  
 العالمین در کتب الهی ذکر شده‌اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیه و بذکر الله در کتب منزله و باسم  
 الله در بیان متسم شده به أبو الدواهی تعبیر مینمایند و در دونش که اعتراض از نفس مشیت الله و  
 عظمته نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل  
 دانسته‌اند قسم بمظلومیت که قلم قدرت کل حین در محو و إثبات مشغول و لا یعقل ذلك إلا المنقطعون  
 كذلك یحو الرحمن ما یشاء و یثبت و عنده أم البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند  
 و از حق معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامیکه از حصن امر الله  
 خارج نشده‌اند و إلا لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین نمله میتة و از این گذشته کل اشیاء ذکر  
 الله فی العالمین بوده و خواهد بود چه که کل اشیاء بکینونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او  
 بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لا یزال چنین خواهد بود فو الذی تغرد بالعز و البهائم که اگر نمیبود

که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هرآینه در هر ذره‌ای از ذرات وجود ابواب علمی می‌گشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند و لکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر قل یا ملاً البیان اتم خلقتم للقاء بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد غنائی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عما خلق بین السموات و الأرضین مع ذلک بأوهن اسماء الیوم تشبث نموده از سلطان اسماء دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از اسماء رحمن نازل و بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفوسیکه الیوم حول امر الله طائفند با کلمات من اأخذتموه من دون الله لأنفسکم ولیاً میزان نمائید تا بر عظمت امر مطلع شوید که لعل بر جمال قدم بجزد وهم ضر وارد نیاورید قسم بحق که اهل هر ملتی از ملل قبل اگر در احتجاب خود از مظاهر عز باقیه بمعاذیر نالایقه متعذر شوند شاید و لکن از برای اهل بیان هیچ حجت و عذری باقی نه چه که سلطان احدیه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح تبیان فرموده‌اند بشأنی که کل بیان و منزل فیه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حق و اثبات باطل معرض بالله باین کلمات تمسک بسته و چون لایق نبود که کلماتش بعینه ذکر شود لذا ما تحرک علیها قلم الله و مضمون آن این است که از قلم عز صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و باسما حسنی ذکر نماید از مقام خود تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این قول حق جل ذکره را یفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابد عباد بوده و خواهد بود بنص نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم إنک أنت إلهان الالهین لتؤتین الألوهیه من تشاء و لتنزعن الألوهیه عن تشاء إلى إنک علی کل شیء قدیرا قل اللهم إنک أنت ربّاب السموات و الأرض لتؤتین الربوبیه من تشاء و لتنزعن الربوبیه عن تشاء إلى آخر ما نزل. حال می‌گوئیم در این کلمه جامع که از ساذج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه می‌گوئی؟ اگر حق جل و عز را ثابت دانسته‌ای سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسیکه اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البته قادر است بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکر است که کلیه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول دانسته‌ای و قدرت محیط را انکار مینمائی پس چه می‌گوئی در میرزا أسدالله که بنص صریح در باره او می‌فرماید أن یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من یظهره الله جل اجلاله بصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عند الله مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما

سواه فداه میفرمایند نطفهء یکساله زمان من یظهره الله اقوی است از کل من فی البیان حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بود یانه اگر او را صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو امتناع و سمو ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اند ابو الشرور نامیدی و برقتش امر نمودی ان یا ذی عین واحده شهدت عیوب الناس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حق اعراض نمود لذا این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث من یظهره الله که ابهی و اعلاى از خلق بیان عند الله بوده بنص قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآتى از مرایای لا یحصی از حق اعراض نماید فبیت الذی کفر فو الله احدی بر اصل این امر مطلع نه و لو یطلعون لیعرفون و در توفیق وحید اکبر و رقاء بقاء بأبدع نعمات تغنی فرموده فیا روحا لمن یسمع و یکون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانہ عزّ بیانہ فو الذی خلق الحبة و برئ النسمة لو أیقنت بأنک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الإیمان فی ذلک الظهور لأنک ما خلقت إلا له و لو علمت أن أحدا من النصارى يؤمن به لجعلته قرّة عینای و حکمت علیه بالإیمان فی ذلک الظهور من دون أن أشهد علیه من شیء " انتهى .

میفرماید قسم بمقتدریکه شکافت حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نیآوری بآن مشرق آفتاب حقیقت هر آینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده ای مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هر گاه بدانم یکی از نصاری موفق میشود بعرفان آن جمال رحمن و ایمان باو هر آینه میگردانیدم او را قره چشمهای خود و حکم مینمودم بر او در این ظهور بایمان من دون اینکه ملحوظ شود از او امری حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید که امر الله چه مقدار الطف و ارق بوده و رحمت منبسطه الهیه چگونه کل وجود را احاطه فرموده که درباره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است بمجرد ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را بالطف و ارق اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته اند و معذک این همج رعاع ارض در چه رتبه واقف و ناظرند فسحاً لکم یا ملاء الغافلین فو الذی جعل الیوم دلیلہ نفسه و سلطانه ما یجری من قلمه المنیر که اگر کل من فی البیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری مؤمن هر آینه اسماء کل از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری ثابت یحو الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الكتاب و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مستور است نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیای قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض میشمردند و طاعتش را اطاعت الله میدانستند و اشتها اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عز تسلیم ظاهر شد بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و همچنین یهودای اسخر یوطی که از حرف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کل حین پناه

بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی للثابتین چه که امتحان برای کل بوده و خواهد بود و احدی از کُندش خارج نه إلا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقر عرش باقیه ملاحظه کنی فو الله یا قوم مطلع نیستید و بمجرد وهم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیعه الهیه را و در امر الله تجری نمائید و خود را بعذاب لا منتهی معذب مسازید و از بحر اعظم موج بسراب بقیعه خود را مشغول نکنید و از شمس عز باقی بظل فانی قانع مشوید بیان حق را از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیه مطلع نه و علیه عندنا لو أنتم من العارفين از سلطان مسمی که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب نشوید چه که جمیع اسماء بمنزله قیاص اند یلبسها علی من یشاء فضلا من عنده و یزرعها عنمن یشاء عدلا من لدنه و لا یُسئل عما یفعل و إنه لهو المقتدر القدير و الیوم اکثری از اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شده بودند فو الله أقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عز رحمانی توقف نمی نمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او جل و عز نبوده اند بلکه بقمیص اسم او تعالی شانه عارف شده اند چنانچه ایامی نگذشته و بنفسه لنفسه ظاهر شده او را نشناخته اند و براو وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قیص فرموده اند یعنی اسم اعلی باسم اُبهی تبدیل شد و احدی عارف بآن نشده إلا الذینهم انقطعوا عن کل من فی الملک و صعّدوا إلى الله بکلهم إلى أن دخلوا مقر عزّ کریم أولئک أولیائی تحت ظلال عنایتی و ینزل علیهم سکینه من عندی و هم علی سرر الاستقلال هم مستقرّون أولئک حفظهم الله عن رمی الشبهات و هم علی وساید القدس متکئون و إلى طرفی ناظرون علیهم فی کل حین بهائی ثم رحمتی و عنایتی ثم فضلی و إفضالی و کذلک اختصّهم الله لنفسی و جعلهم من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل رب الأرباب در ظل قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید این است نصایح قلم امر فن سمع فلنفسه و من أعرض فلها و إنه لمقدّس عن العالمین و ای کاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبیل عنایت ربانی و تسنیم مکرمات سبحانی محروم نینمودند و بشأنی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده که لن تعرف ایا من ای و اگر قلبی از کوثر بی زوال سلطان لا یزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت برسول الله ختم شده و سنة ستین أول ظهور الله است معذلک و مع اینکه حق حال بنفسه و کینونته مشهود و از آفق اینی أنا حیّ فی الأفق الأبهی ظاهر و طالع مجددا ذکر وصایت و امثال آن مینمایند و بقیه وهم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده اند انوار شمس یقین را که در سماء قدس بیزوال ذوالجلال مشرق

شده ستر نمایند نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام: ای ضیاء الحق حسام الدین و دل ای دل و جان از قدوم تو نجل قصد این دارند این گل پاره‌ها کز حسد پوشند خورشید ترا بگذارید این اقوال لا یغنیه را و باصل امر و ما حقق به الأسماء ناظر شوید ظهور قبل میفرماید: اگر ناس ضعیف ملاحظه نمیشدند هر آینه ذکر مشیت نمی فرمودم حال تقدیس امر و ارتفاع ما أراد الله لکم را مشاهده نمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادله پست‌ترین عباد از اهل فرقان تمسک جسته و مستدل شده‌اید فوا حسرة علیکم یا ملاً الغافلین. باری ایام ظهور است و حق چون شمس فی وسط السماء ظاهر و زحرفی از دنیا در ساحت قدسش موجود نه که محتاج بوصی باشد آنرا قسمت نماید و اگر میگویند در امرش محتاج بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهیمن القیوم چه که امر طائف حول نفسش بوده و خواهد بود و لن یفارق منه ابداً ایّاکم أن تجعلوا الله وزیراً أو نظیراً أو ضدّاً أو ندّاً أو وصیّاً أو قریناً أو مثلاً و در بیان این اسامی و ما حددتم به أنفسکم جمیع را محو فرموده‌اند اینست که ذکر مرایا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و آنها محدود نبوده و نخواهد بود امیدواریم که از رشحات سماء تقدیس امطار قدسیه بر قلوب غبره مکدره مبذول شود که شاید از اشارات ظاهر شده بمنظر ملیک اسماء و صفات توجه نمایند فو الله یا قوم مقصود از ذکر این براهین متقنه و ادله محکمه و کلمات غیر متشابهه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسی که باقل عما یحصى ببصر معنوی فائز شده البته انوار شمس ابهی را که در کلتی علی هیئته انه لا إله إلا أنا العزیز الحکیم تجلی فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث تالله إذا بیکی قلبی و أناملی ثم عینی و قلبی و کبدی و عروقی و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذینهم کفروا بالله و حاربوا بنفسه و جادلوا بآیاته و أنکروا فضله و أفتوا علیه بعد الذی ظهر بكل الآیات و الحجج و العلامات فو الله فعلتم ما لا فعل أحد من ملل القبل و ارتکتیم ما شق عنه هیکل العظمة رداء الصبر و لکن أنتم تمشون علی وجه الأرض کمن لا ذنب له فأفّ لکم یا ملاً المشرکین تالله یا قوم أن فی الکذب روایح و كذلك فی الصدق لو أنتم تطهرون قلوبکم و أسماءکم و تستنشقون لتجدن رائحة الله المهیمن القیوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی رسیده که ساذج روحی که اگر محل خطاب ابهی کلمات عالمن واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب راعی اغنام شود بگو ای فقیر بی صبر اولاً راعی را نشناخته‌ای و ثانیاً سالها ذئاب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده‌اید که متابعت قومی مینمودید که صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عند الله ارجح بوده چه که بفتوای آن ذئاب مظهر رب الأرباب بتمام ظلم شهید شد لعنة الله علیهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عند الله مقبول بود و بعد از ظهور و توقف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده‌اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را جاری کن بشنوید نصح الهی را و

قلب را از اشارات کلمات اهل حجات مطهر سازید بگواى بندگان هوى قدمى بسوى خدا بردارید و از  
 ارض ظن بهوى يقين طيران نمائيد آن يا قلم القدم دع حينئذ ما أردت أن تذكره لعباد الله ثم اذكر  
 أخيك الذى حارب بنفسك و جادل بآيات الله ليكون ذكركى للعالمين لعل يفتح بذلك أبصار الذين  
 أرادوا الوجه فى العشى و الإشراق و ما زلت أقدمهم فى هذا اليوم الذى فيه التفت الساق بالساق فو الذى  
 نفسى بیده که بیست سنه در تعليم و تأديب و تربیت و حفظش سعى بلیغ و جهد منیع مبذول شده که  
 ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سید محمد اصفهانی از بیت  
 الله و حصن حبه خارج و بمقر دیگر مستقر و اخوی فو الله الذى لا إله إلا هو در صدد قطع سدره  
 ربانیه برآمده إلى أن أظهر الله خافية نفسه و اشتهر مكره بين المهاجرين و ارتفع الضجيج عن كل إناث و  
 ذكور و صغیر و کبیر و این عبد بالمره از جميع گذشته خارج شد که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار  
 بغضا ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کل مسدود نمودم و اهل حرم جميع از استماع این امر منکر  
 در نوحه و ندبه مشغول فو الله لن يقدر أحد أن يذكر ما ورد علينا و لن يستطيع أن يسمعه أحد من  
 المحبين و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک  
 نفس برای خود و همچنین دراهم معدوده که از دولت علیه میرسید ما بین کل قسمت شده بعد کل  
 متفرق شده در اماکن متعدده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و  
 ابدأ بنفسی از احباب و غیره معاشرت نموده و بالمره باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر  
 جمال قدم سید محمد باخوی پیوست و بغض الله سبب و علت اتحاد این دو شده بخدعه و مکر مشغول  
 شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که به بلاد رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت  
 دهند. دیگر تفصیل بسیار و لکن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البته شنیده اید بقدر ضرورت اظهار  
 میشود که مبادا ناس از کلمات کذبه فانیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد  
 بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتیکه باو همراه نموده مشاهده نمودند جميع را تحیر  
 دست داده چه که آنچه عامل شده بحق راجع نموده اند و همچنین رساله در رد الله نوشته که باطراف  
 برده انتشار دهند فو الله الذى لا إله إلا هو بمثل صبيان بل أدنى تكلم نموده لو أتم تعرفون و آنچه را بزعم  
 خود در رد الله نوشته اند کل مثبت این امر ابداع بوده لو كان الناس ببصر الله فى كلماتهم ينظرون و دیگر  
 چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده اند و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربوبیه راجع  
 نموده إنما أشكو بثى و حزنى إلى الله إذا يتكلم لسان الله و يقول هل من ماء صافى يطهر حولى عن هؤلاء  
 المعرضين و هل من ذى استقامة ينصرنى فى هذه الأيام التى أحاطت المنكرين و هل من ذى انقطاع  
 يعرفنى بعينى و ينقطع عن العالمين و هل من ذى بصر لينظر فى أمرى و ما ورد على من جنود الشياطين و  
 هل من ذى قلب رقيق طاهر ليكى بيكأى و بما ورد على من هؤلاء المستكبرين و هل من ذى علم يصد

السيوف الرد البغضاء عن وجه الله الملك العزيز الجميل أن يا قلم الأعلى قل تالله الحق ما استنصرت من أحد حين الذي حارب معي كل الملل و كان الله على ذلك شهيد و عليم و كلها استنصرت من أحد و نأمر به العباد هذا لم يكن إلا لبلوغهم إلى ذروة الفضل و من دون ذلك إن الله لغني حميده باري رسايل متعدده در رد سلطان احديه نوشته اند تالله بطل بذلك أعمالهم و ضل سعيهم في الدنيا و الآخرة و هم لا يشعرون و آنچه را سبب و علت اعراض ناس دانسته اند باين عبد نسبت داده اند از جمله نسبت دنيا و اين بر كل ذيشعور واضح بوده كه اين عبد در ما بين معرضين چون شمس واضح و لائح بود و قسم بجمال قدم كه در هيچ صبحي اميد نبود كه ليل ادراك شود و همچنين هيچ ليلي گمان مشاهده فجر نه چه كه مشركين بجمال جد در قطع سدره رب العالمين بوده تا آنكه شمس قدرت يد الله فوق ايديم از افق جيب عظمت اشراق فرمود و مشركين مغلوب و جمال انه هو الغالب على كلشي بر عرش قدرت و اقتدار مستوي و باعزاز تمام از عراق حركت نمود و اين معلوم بوده كه اراده آن بود كه وحده عازم اسلامبول شوم و چون جمعي جزع و فزع لا يحصى نمودند ببعضي اذن خروج داده شد و بعضي هم من غير اذن حركت نمودند تا آنكه وارد ارض مشهور شديم و ابا بدولت عليه مطلب اظهار نشد و هر نفسي كه بين يدي حاضر شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جميع استماع نموده و در نفس مدینه كبيره هم شنیده اند كه اراده الهی چه بوده تا آنكه چند نفر مستضعفين حفظا لانفسهم و نساءهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترحما لانفسهم حكم بدا نازل حال كداميك از اين امور متعلق بدنيا بوده باری قیاس بنفس نموده اند كذا لك صفت لهم ألسنتهم الكذبة يقولون ما لا يشعرون و الله الذي لا إله إلا هو قلم حيا مينمايد از آنچه عامل شده اند ذكر نمايد و اگر ذی بصری يافت شود از رسائل حضرات كه از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضين مشهود گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمد علی و جناب سلیمان سؤال نموده و اخوی جواب نوشته بعد سيد اصفهانی بين يدي حاضر و مذکور داشت ميرزا علی ملتفت معنی شعر نشده اند و مصلحت نيست اين مکتوب بسلمان داده شود اين بنده سكوت نمود بعد با حاجی ميرزا أحمد نزد اخوی در بيت حكيم ذكر نمودند اخوی بعد از كهلمات لا يغنيه بالآخرة متعذر شد كه شايد سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحيح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جميع ملاحظه نموده اند ابا نفسي شاعر نشد چه كل بحجبات وهميه محتجبند حال ملاحظه نمائيد تا مقدار معرضين معلوم شود و معذلك بمنبع و مصدر علم ربانيه اعتراض مينمايند فوالذي قامت ملكوت التقدير على فناء بابه كه كل آنچه از قلم جاری نموده اند بهمين نحو بوده و خواهد بود و لكن عمت الأبصار أعجاب الوهم والهوى و لذا لا يلتفتون إلا الذين جعل الله أبصارهم مطهرا عن الحجاب و هم ببصر الحديد في كل شيء ينظرون اى عباد ملاحظه نمائيد كه ضرر بمقامي رسیده كه قلم اعلى باين كهلمات مشغول شده چه كه ناس ضعيف و نابالغ مشاهده ميشوند كه مبدا از كهلمات جعليه

معرضین از جمال مبین غافل شوند و الا اگر فی الجمله شعور و بصر ملاحظه میشد ابدا ذکر معرضین و ما  
 ظهر منهم تحریر نمیشد چه که الیوم کل مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عنده ناظر شوند و من  
 صعد إلى ذلك المقام یشهد بأنه هو الظاهر الباهر المشرق المضیء فی وسط السماء یحکم ما یشاء و لا یستل  
 فیما أراد و إنه هو المقتدر المختار و از جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده اند حال در همین فقره تفکر نمائید و  
 انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضر نفسی راضی نشده لا  
 فور رب العرش لو أنتم تصفون و قد کان نفس الرحمن فی فم الثعبان عشرين من السنین و معذک ابدا  
 اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب مجعوله دیده نمیشد ابدا اظهار نمیرفت و یشهد بذلك کل من  
 یعرفنی و کان علی بصیرة منیر بیست سنه اخوی نزد این عبد بود و احدی از او مطلع نه و مع قدرت بر  
 او و اطلاع بما فی سره و غلبه کمال شفقت در حقش معمول شد و یشهد بذلك کل الأشياء إن أنتم  
 تسمعون و لکن چون ناس را مقلد و بی بصر یافته اند لذا باینگونه کلمات اراده نموده اند این فئه را از  
 بحر البحور منع نمایند و بر جمیع اهل بیان و غیره واضح و مبرهن که این عبد باحدی معاشرت در این  
 ارض ننموده و همچنین در ورود مدینه کبیره إلا من حضر بین یدیها و ما تحرک لسانی إلا علی ما  
 یصعدهم إلى جبروت الأمر مع ذلك نوشته اند که نزد اهل سنة ما را رافضی نامیده اند فو الله الذی لا  
 إله إلا هو که خود این نفوس معرضه نزد اعجاز نسبت دون ایمان بسدره رحمن داده اند و عند اهل سنة و  
 جماعت نسبت رفض حال نفسی خالصا لله بیاید صدق و کذب را معلوم نماید و میزان حق و باطل را  
 بصدق و کذب همین قول قرار میدهم إذا ینادی لسان القدم من عرشه الأعظم و یقول لعن الله أول  
 ظالم ظلم نقطة الأولى فی ظهوره الأخری و کفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و أشرك بذاته و  
 ألد کلماته و أعرض عن جماله و کان من المشرکین فی ألواح الله من قلم القدس مکتوبا فو الله در هر  
 وقتی از اوقات که در ارض طا و یا عراق و مواضع دیگر حرفی در اخذ این طایفه مذکور میشد اخوی  
 خود از عراق باطراف میرفتند چنانچه اکثری شنیده و میدانند و این عبد وحده ما بین اعدا بوده تا آنکه  
 از قدرت ربانی امر مرتفع شد و جمیع از نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بیرون آمده اول کاری  
 که بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عما ارادوا بعد  
 باطراف نوشته و اراده خود را بارادة الله و مشیته نسبت داده با اینکه این عبد حکم قتل را که ما بین  
 این فئه شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اکثر ألواح من قلم الله جاری شده البته بنظر بعضی رسیده از  
 جمله سؤال شده که مقصود از نصری که در آیات بدیعه الهیه نازل شده چیست و ما نزل عن جهة  
 العرش فی جوابه این است که سواد آن بعینه ذکر میشود وهو هذا: مقصود از نصرتی که در ألواح منیعه  
 ذکر شده معلوم احباء الله بوده که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از  
 نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید سلطان جلال جمیع ارض از بر و بحر آنرا پید



ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوب و من دون ذلک ان ربک لعلم و خبیر و آنچه حق جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد اوست که کائنات وحی صمدانیه و خزائن حب الهیه‌اند و لم یزل اراده سلطان لا یزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و ما فیها و علیها طاهر نماید تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقر خود شتابد یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله الیوم اعتراض باحدی و مجادله بنفسی و محاربه مع شیء نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبع ملیک اسماء اشراق فرموده ابدای فساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر اذن الله بوده باری الیوم باید احبای الهی بشائی در ما بین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذو الجلال هدایت نمایند قسم بآفتاب صبح عز تقدیس که ابدای حق و احبای او که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بکلمه‌ای جمیع عالم را تصرف میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرموده و حکمت بمتفرسین و عرفان بعارفین و حب قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات ترابیه طاهر و مقدس شوند و بمقام باقیه که رضوان عز احدیه است وارد گردند و إلا آن سلطان قدم بنفسه لفسه مستغنی از کل بوده نه از حب ممکنات نفعی باو راجع و نه از ضرشان ضری باو واقع کل از امکانه ترابیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحدا منفردا بر مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله و وصف و علو و دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلک إلا کل ذی فطن بصیر " انتهی

مع ذلک آنچه را خود عامل و فاعل بوده‌اند بحق تعالی شأنه نسبت داده‌اند مع آنکه بر کل واضح است که حق یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس لأحد أن یعترض علیه و معذلک فو الذی نفسی بیده که اگر راضی بضر نفسی بوده و یشهد بذلک قلم الله إن أتم تشهدون و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده‌اند که این عبد درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احیان هر ظهور این کلمات نا لایقه مذکور شد چنانچه نسبت بظهور قبلم همین نسبت را داده‌اند و من قبله بحمد رسول الله إنا یعلمه بشر لسان الذی یلحدون إلیه أجمی و هذا اللسان عربی مبین حال نفسی در کل ایران و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و بماهم به

یتکلمون. ای بی خردان منبع این علوم ذات قدم بوده و معین این حکم نفس الله الأعظم لو أنتم من المستشعرین و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه جل و عز علما و جهال عصر اعتراضا علی الله بآن تکلم مینمودند حال هم کلمات را استماع مینمائید فو الله یا قوم إنی لأکون متحیرا فی امری و ما ورد علی فیا لیت ما ولدت من أمی و إن ولدت ما رضعت و ما صرت کبیرا و لکن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهار یا قوم اسمعوا قولی ثم اخرجوا الأجاب و لو یکون مرایاء السموات و الأرضین إیاکم أن لا یمنعکم شیء عن نفحات تلك الأيام تالله لن یعادها ککائر الإبداع و لا خزائن الاختراع و کان الله علی ذلک شهید و علیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه ما بین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند و لکن الله قضی ما أراد و أمضی ما شاء لا رادا لمشیته و لا مرد لقضائه و إنه بکل شیء حکیم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هر آینه اذن داده میشد که کل بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد أحد من العالمین و از جمله نوشته که مقام شمسیه در ظل مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بود که حکایت از اشباح و امثال نماید و برهر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او لئفسه بنفسه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر آگهی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلک باین عباراتیکه فو الله الذی لا إله إلا هو هیچ جاهلی بآن تکلم نمینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق دید و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلما مقبول است و الا باین کلمات که کذب آن اظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است فو الذی أنطقنی بالحق و أشرقنی عن أفق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همج رعاع مطلع میشود اولا اینکه آن ذات قدم بکل اسماء خود را موسوم فرموده‌اند و بکل صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای احسن القصص میفرمایند قوله جل کبریائه: " الحمد لله الذی أنزل الکتاب علی عبده لیکون للعالمین سراجا وهاجا" حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیه منیره شبهه القاء نماید فبئس ما هم یفعلون باری بیقین دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم در حینی که میفرماید أنا رب الأرباب و أنا الأرض و التراب در آن منظر اکبر این هر دو یک رتبه بوده و

خواهند بود و این بیان الطف ارق اصفی را قلوب مکدره ادراک نخواهند نمود چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عز ذکره قل تنزلت حتی قلت إننی أنا ذر و دون ذر مثل ما قلت إننی أنا رب و مریب کل ذی رب لأستغفرن الله عن کلتینهما و انی إلى الله ربی لمن الراجعین" انتهى.

حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس حمیم نوشیده‌اید و سبیل قدس مختوم دانسته‌اید درنار هوی محترق شده و از اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اید زهی حسرت که یک آن در حکمت بالغه رحمن تفکر نکرده‌اید و در یک حین در أمر مالک یوم الدین ببصر منیر توجه ننموده‌اید کلمات رحمن را که بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجاب نفس خود چنان محبوب نموده‌اید که السن عالمین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم ذره و دون ذره مثل آنکه فرمودم منم رب و مریب کل ربوب بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید آن جمال قدم خود را بکل اسماء نامیده‌اند معذک میتوا گفت که ذره فوق شمس است و یا تراب فوق رب الأرباب فأنصفوا أن أنتم من المنصفین فوالذی جعلنی مظهر ذاته ثم کینوته و عزه و بهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید ابواب علوم ما لا نهاییه بر وجه قلوب مفتوح شود بشأنیکه دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را با اسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کل این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکل اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید إنه ليقدر و لیس لأحد أن يعترض علیه لأنه هو المختار و ما سواه فی قبضته الاقتدار لا إله إلا هو العزيز الجبار و دیگر آنکه کل خلق را مرایای لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مس کند آن مرایا را جذبات حب الهی جذب میفرماید و اگر مس نماید دون حب نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود ما بین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادرعلیم بقوله جل و عز ان الخلق مرایا لطیفه ان یمسها حب یجذب و ان یمسها دون حب ینزل عینها غبار یحولن بینه و بین أمر ربه" انتهى إذا تفکروا یا ملأ الغافلین.

و این بیان را نقطه بیان جلت عظمت عموماً فرموده‌اند اگر بتخصیص ناظری بجناب آقا سید جواد خطاب میفرماید قوله عز و جل که تویی آن مرآت اولیه که لم یزل از حق حکایت نموده‌ای و لا یزال حکایت خواهی نمود و همچنین او را علت اولیه فرموده‌اند فوالله که این رتبه فوق کل اسماء است چه از ذات الله و کینونه الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حق رسول الله قائل شد حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علت اولیه حق را دانسته‌اند و همچنین در باره او نازل قوله جل ذکره إنا جعلناک نبیا علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ

بالله از حق اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کل اشیاء را در بیان بکل اسماء حسنی نامیده‌اند و لکن لن یعقلها إلا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچو ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کل ثابت مادامیکه در ظل حق مستقر باشند و بعد از خروج کل محروم و ممنوع و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین فداه میفرمایند عز ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدت نار محبت الله کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده" انتهى.

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکروا یا أولى الآفکار و در این بیان کائز علمیه مستور است و این عبد مذکور نداشت خفا من نمرود الظلم و فرعون الجهل و همچنین در جمیع مقامات از قلم عز نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته إلا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لا یزال واحد فرموده‌اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری معذک نوشته مقام شمسیست تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فو الله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکر نمائید بیقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سویکم که در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرمایند قوله عز ذکره اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبخ اوست که او میگوید" انتهى

معذک نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظل مرآتند اگر مراد از این شمس که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه بیک تجلی از تجلیات شمس حقیقت صد هزار مرآت اقل من حین مبعوث میشوند و من دون ذلک إن المرآت خلقت لإنطباع تجلی من تجلیات الشمس علیها إن کانت صافیة و من دون ذلک یحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است که مرایا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده‌اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کل این شمس موجود و یظهر منه فی حین الذی قدر الله له و من فتح عین فؤاده لیشهد فی کل ذر شمسا ثم فی هذه الشمس شمسا ثم فی شمس الشمس شمسا بحيث لا نهاية لها و لکن حکمة الله ذکر این مقام ننموده لئلا یزل أقدام العارفين فیا لله یا قوم من هذا الظلم الذی ورد علی جمال القدم من الذی یفتخر أن یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه کفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمس مینماید لذا این حکم از قلم عز صدور یافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قلم در علو شأن خود تمسک جسته و بر منبع و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعدا للقوم الظالمین و همچنین خود را شجره

عظمت نامیده فو الله جميع این کلمات نظر بآن است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عند الله محسوب شود من شجرة التي ينبغى لها أن تقع و تلقى في النار إلا بأن يتوب إلى الله و يستغفر عما فعل و يكون من التائبين و بر جميع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه بر فطن بصیری که ببصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریه از لسان مجعوله کذبہ شرکیه جاری نشده مگر آنکه چون این شمس بدیع ابدع اعلی را از افق فجر بقا طالع و بنغمه انی انا حی فی افق الابهی بین ارض و سماء ناطق دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشعر باین کلمات تکلم کرده که شأنی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید و هذا لم یکن ابدان ما دونه مخلوق بالمره و من جعل بارادته و متحرک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیتة و خلقه و بریتة و عبادة هل یكون فوق شأن الله شأن لیثتبه احد لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الذی لا له فوق و لا تحت و لا یمن و لا یسار و لا امام و لا خلف و انه قد خلق الجهات لا من جهة بمشیتة و الاشیاء لا من مثال بارادته و انه لخالق کل شأن و منزل کل امر و یشتحق لدونه بان یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر باحد من الموجودات و انه هو المقدس المنزه المقتدر المطاع. ای قوم بشنوید ندایم را و بر جمالم وارد نیاورید آنچه را که در کل الواح ممنوع شده اید تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کل من فی السموات و الارض را و این است لسان حقیقت ربانیه که بر اعلی سدره عز احدیه تغنی میفرماید و این است قلم قدم که در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساریست و این است مخزن لثالی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لا یزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم منمائید و متابعت هر نفس بی بصری را واجب مشمرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بحض دانستن چند کلام و عبارت مهمی این دعویها نموده و مقصودش از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فو الذی تفرد بالقدرة و الاقتدار که در کل لیالی و ایام مثل آنکه معلمین اطفال را حروف هجائیہ تعلیم مینمایند بهمان قسم در تعلیمش جهد بلیغ مبذول شد فیما لیت قومی یعلمون ما صغر حده و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است احتیاج بذکر و تفصیل نداشته و ندارد و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در ما بین سموات و ارض باننی اما نفسه و ذاته و روحه و هیکله و بهائے و مع ذلک چگونه میشود بآن جوهر اعلی و سادج ابهی روح من فی ممالک البقاء فداء بغير رضاء الله تکلم نمایم باری بعینه مثل ملاء الفرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این طایفه حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند الا لعنة الله علی المقرین با آنکه جميع عالم را آثار بدیعه احاطه نموده و جميع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض

موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته مجرد عبارت فهمی و چهار کلمه این دعوها نموده‌اند حال شما انصاف دهید قوی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لائخ و واضح است معذک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگر چه فو الله الذی لا اله الا هو که این عبد ابداء اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعا نازل شده به بلاد اشتهار یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده میشود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار از آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شط محو شد حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور متعلق بخود نمائی بوده لازال این عبد از او مقدس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته‌اند که آنچه موجود است مجلدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده‌اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده‌اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عز ذکره: "فطوبی لمن ینظر إلی نظم بهاء الله و یشکر ربه فإنه ینظر و لا مرد له من عند الله فی البیان" انتهى.

و همچنین از قبل رسول الله بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عز قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبث جسته‌اند و بچهار کلمه تعبیر نموده‌اند چنانچه اعمال حج در سنه قبل متعدد از قلم عز صدور یافت و معذک ارسال نشد مگر یک سوره که بسوره حج معروف است هرگز این عبد در اشتهار اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حق است و انتشار شأن خلق و انه لناشر امره بید الناشرات من ملائکة المقربین لا بد از خلف سرادق عصمت ربانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند و باحسن نظم منتظم سازند و هذا حتم لا ریب فیه و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته‌اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداه داده‌اند هذا کذب صراح و حیثند بیرء نقطه البیان منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسما افتخار مینمایند و الله الذی لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه‌ای در کتاب الله بیابند و بخود تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخط نقطه اولی بوده نزد اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حق باآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعل یزل بها اقدام العارفین باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده بر آید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربانی نازل میشود و کذلک بشأن الایات علی لسان عربی بدیع

فاحضروا بين يدى العرش لتشهدوا بعيونكم و لا تقاسوا كلمات الله بكلمات دونه و تكونن على بصيرة منير  
 يا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الى دونه و لا تكونن من المريين شهد الله انه لا اله الا هو و ان  
 نقطة الاولى عبده و بهائه كذلك نزل من قبل من قلم الله العلى العظيم و اگر بمعنی همین آیه بتمامه فائز  
 میشدید ابدًا از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل بیان شهادت میدهند و  
 چون باین اسم مبارک میرسند اذا تسود وجوههم و تضطرب قلوبهم و تنزل اقدامهم و يكونن من المتوقفين  
 تالله الحق هیچ عملی نزد حق مقبول نه مگر اقرار باین اسم مبارک مطهر فطوی للذاکرن و للراسخین و  
 دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مدعن شده اند اگر چه این عبد افتخار  
 باینگونه امور را مفقود صرف و معدوم بحت میشمرد و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد  
 در خود شأنی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروفات  
 باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حق را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفسه و ما یظهر  
 من عنده استدلال فرماید چه کل دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و خواهد بود و کل سبیل بنسبته الیه  
 مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهد میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینماید که آنچه از کلمات  
 الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود و اگر ناس ببصر  
 الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جل شأنه جمیع را کافی است که میفرماید إني أنا حی فی الأفق  
 الأبهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لائح و مشرقند و حیثند یسمع و یری کل ما یقال و یرتکب به  
 الخلاق أجمعین و من دون ذلک شهادتیکه در الواح ذکر فرموده اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده اند  
 دلیل واضح لمن کان ناظرا بعین الله ربه قوله تعالى شهد الله أنه لا إله إلا هو و أنّ نقطة الأولى عبده و  
 بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است قاطع و لکن لا یزید المتوهمین إلا خساراً چه که  
 متوهمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده اند و همچنین میفرماید عز ذکره و إني أنا العرش البهاء بالحق  
 الأكبر قد كنت فوق مطلع ياقوتة السیال فوق الطور و مقصود حق در این آیه منزله مبارک که اگر تفکر  
 رود بر علو ظهور ارفع ارفع اقدس مطلع میشوید و همچنین میفرمایند قوله عز شأنه و لقد خلق الله فی  
 حول ذلك الباب بحورا من ماء الإكسیر محمراً بالدهن الوجود و حیوان بالثرة المقصود و قدر الله له سفنا  
 من ياقوتة الرطبة الحمراء و لا یرکب فیها إلا أهل البهاء بإذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً  
 حال سفن یاقوتة رطبة حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است ای اهل بها مقطع از ما سوی الله شده  
 در فلک احدیه و سفینه عز باقیه درآئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک  
 عند الله از اهل اثبات و نجات و علیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و  
 سجین و هاویه محسوب زینهار دین را بدینار مدهید و یوسف عز احدیه را بآلاء دنیا و آخرت مبادله  
 نمائید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بظل رب الایجاد بشتابید که

ممکن امنی جز ظلش نبوده و نخواهد بود و قوله عز کبریائه و أمّا الغلام فهو من نار شجرة الخضراء الموقدة من هذا العين الصفراء قد قتلناه فی هیکل المرئی لما قد قدر الله فی الکتاب حظًا من أبویه نخشینا أن یرمقهما خلال النار فی جمال البهاء طغیاناً بلا علما حال بسی واضح است که کل بر این جمال اطهر انور ابهی طغیان نموده بشأنیکه جز علم الله احدی محصی آن نه و کاش بطغیان و استبکار کفایت مینمودند بلکه در کل حین در انهدام بیت الله و حرمة مشغول بوده و خواهند بود و لکن لا یسکن قلوبهم إلا بشرب دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصرة جمالی فلما أشدّ ظهرهم وجدوا الإطمینان من أنفسهم قاموا علی قتلی بطغیان عظیم فلما بلغت إلى ذلك المقام ناد المناد عن خلف سراق البقاء أن یا قلم الأعلی لا تجعل أمرک محدوداً بذکر دون ذکر قل تالله قد نزل البیان کله لأمری البدیع المنیع و لولاک ما نزل حرف من البیان و لا صحائف عزّ کریم دع الموتی لأنّ الذینهم ما آمنوا بک أموات غیر أحياء لا یسمعون و لا یعقلون و لو یلقى علیهم کلمات الأولین و الآخین و الذین أحياهم الله بک أولئک فی حبک قرئوا کل الکتب ولن یحتاجوا بشئ سواک لأنّ ظهورک بنفسه جعله الله حجّة علی العالمین فلما سمعت النداء اکتفیت بما رقم من إصبع قدس منیر باری آیات عز احدیه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصاء توان نمود و معذک این همج رعاع این اسم مبارک را بارض طا تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را از ارض بها نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده اخبار فرماید از ظهور جمال مقدس در آن ارض ای ارض یمشی علیها البهاء و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر چنانچه این اسم مبارک را در کل مراتب اسبق از کل اسماء ذکر فرموده و همچنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم انی اسألک من بهائک بابهاه و همچنین شهر که باسماء جدید نامیده اند اول آنرا باین اسم منسوب فرموده اند در هر شیء اگر ملاحظه نمائید احسن آنرا باین اسم مذکور نموده اند و معذک ملاحظه نمائید که بغضا بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک را بارض تفسیر نموده اند که ذرة من تراها خیر منهم و من ذواتهم و حقایقهم فاف لهم و بما فی صدورهم من نار الحسد و البغضاء و یحرقون بها فی کل حین و لا یشعرون. و دیگر جناب قدوس جل ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته ابدان این عبد اظهار نموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده اند تصریحاً من غیر تلویح قوله جل ثنائه و اذا اظهر الرب سرا من افق البهاء فی ارض او ادنی فقد کان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة البهاء طرزیاً و اذا قامت السموات الجذیة باسطر السر السطریه فذلک من امرنا لاهل العلماء قد کان طلیعاً و آن الواح مبارک که الآن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه فورب العرش و العما که حیا مانع است از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده نموده که بکلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نماید لأن شأنی شأنه و إنه مشهود فی وسط سماء الاستقلال و ما من ذی بصر إلا و قد یشهد و



یری و للعمیا لیس له من نصیب قل تالله شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره حجتی و ما جری من قلمه برهانی کما آن ظهوری حجتی و ما جری من قلمی برهانی و لکن نظر بحفظ عبادنا بالغ تحریر میشود و از جمله نقطه جذبیه جناب طا علیها بهاء الله الابهی مدتها با این عبد بوده و آتی لقا این غلام بملک دنیا و آخرت مبادله نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقل من آن و لکن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت اعلی غزلی گفته و یک فرد آن اینست:

" گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید "

و همچنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اولی روح ما سواه فداه که کل در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بآن فائز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر مدعی جمال الهی الیوم از اینگونه دلائل در کتاب خود مذکور نمیداشت و تمسک نمی جست که باین ادله سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری ای عباد ندای علی را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلائل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع رحمانی تمسک جوئید ابد بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فائز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجتیکه نفس نقطه اولی جل و عزبان اتیان فرموده و امر خود را ثابت نمود و همچنین از قبل آن جمال قدم محمد رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعز است نزد این عبد از کل من فی السموات و الارض و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده و مقصود آنجمال الهی آنکه مباد در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند. باری اگر قدری در این ظهور ابداع تمنع تفکر نمائید بر اسرار لا یحصی مطلع شوید و مشاهده نمائید که از اول ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگر چه نظر بعدم استعداد عباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الروح عن الطین تالله الحق الیوم اگر ذره ای از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر مستور هر آینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او فصل نماید. ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سر از نوم نفس وهوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که الیوم اگر سمع

طاهر یافت شود میشوند از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع  
 مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه الیوم  
 کسی که بنفس حق محاربه نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر  
 شود چه از اهل بیان و چه از غیر آن چه عبد و چه حر چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی  
 ندارم حال ملاحظه نمائید این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بحاربه با جمال الله مشغول  
 است و در کمال اعراض معرض حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجت حق چه بوده و  
 علامت ظهور حق چه این ظهور باین مشهودی که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و برقتلش  
 ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لاجل توهّم ناس مثل اول ظهور که علمای فرقان سبچه‌ها بر  
 دست و در کمال خضوع و خشوع در معابد بعبادت مشغول و بشأنی اظهار زهد مینمودند که چون اسم  
 حق مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع و تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع بر  
 قتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما  
 معرض از حق باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده‌ایم و روزها از حق سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و  
 منقاد حال معرض بالله فو الله الذی لا إله إلا هو رأس مظهر نفس حق را بسکین بغی و فحشاء و سیف  
 غل و بغضاء قطع مینمایند و در آن حین با گردن خاضع باین کلمه ناطق که حق هر وقت ظاهر شود  
 من مطیعم فو الله یا قوم شما را نا بالغ یافته که باین گونه هذیانات تکلم مینمایند و اینقدر شما را متوهم  
 یافته که حتی که بجمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کل حین بحاربه با جمالش  
 مشغول و معذک باین اقوال تکلم نموده حَسْرَتًا و اَسْفًا علیکم بما غفلتم عن الذی کان أظهر من کل  
 ظهور و اشتغلتم بالذی فو الله لو کنتم مطلعاً علیه لتفرن منه ألف منازل و نسئل الله بأن یفصل بینی و بینة  
 و یطهر أرض التی أکون علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین أو یسکننی فی دیار آخری و إنه لذو فضل علی  
 العباد و إنه لعلی کل شیء قدیر. بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لائح و تو بعرقان  
 او الیوم فائز نشده‌ای بلکه او را با جمیع حجج و براهین که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمی شمری  
 معذک بکلماتش تمسک جسته اراده نموده‌ای که ریاستی برای نفس خود ثابت کنی تا الله الحق إذا  
 یکذبکم کل الأشياء و لکن اَنتُم لا تشعرون مثل شما عند الله مثل اهل فرقان است که بقول رسول  
 ریاست خود را ثابت نموده‌اند و بر اعراض عزت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده‌اند آنچه را که  
 هیچ بصری در ابداع ندیده و ادراک نموده‌ای مست نحر نفس و هوی از سلطان معلوم چشم پوشیده  
 و بموهم خود تمسک جسته همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده‌ای آیاتی را که باین دینت  
 ثابت شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی و معذک شاعر نیستی إذا لم یکن  
 لک شأن عند الله إلا کشأن الذینهم أعرضوا بعد ما آمنوا و أنكروا بعد الذی اعترفوا إن أنت من العارفين

تالله الحق عرّ روح الأمين رأسه عن فعلك وإنك ما استشعرت بذلك و كنت من الغافلين و جلسن  
حوريات الغرفات على الرماد من ظلمك و إنك تكون في نفسك من الفرحين تالله الحق ينوح كل شيء  
في نفسه و يبكي و لكن إنك غفلت و كنت من المعرضين و أنت الذي تذكر المحبوب بلسانك لتشهد على  
الناس و تقتل محبوب الأولين و الآخرين لو يفتح الله بصرك لتشهد بأن بظلمك قد علق المحبوب في الهواء  
و ترميه في كل حين يرمى الحسد و البغضاء ثم بسهام الغل و العناد ثم برصاص الإعراض و كان الله على  
ذلك لشهيد و عليم إذا ينوح محمد في الأفق الأعلى و يبكي الروح في الرفيق الأبهي ثم الكليم عند سدره  
المنتهى ثم عيون النبيين و المرسلين. اى مست باده غرور اقل من حين بشعور آى در خود و افعال خود  
تفكر نما گيرم بر اين گروه نا بالغ أمر الله را مشتبه نمودى و جميع هم تورا من دون الله ساجد شدند چه  
نفعى براى تو حاصل لا فور رب العالمين جز خسران دنيا و آخرت حاصلى نداشته و ندارد و اگر اليوم بر  
سرير ياقوت جالس شوى عند الله بر ارض هاويه ساكنى فو الله اگر بسمع فطرت استماع نمائى ميشنوى  
كه همان ارضى كه بر آن جالسى پناه ميبرد بخدا از تو و ميگويد كه اى غافل بچه حجت و دليل حق  
خود را ثابت مينمائى و حق من له الحق و به حقق الحق را انكار ميكنى فأفّ عليك و على الذين  
اتخذوك لأنفسهم من دون الله حبيب بحق موقن نشدى ديگر چرا بر قتلش قيام نمودى آخر بيست سنه  
در حفظ تو سعى نمود مع آنكه عالم بوده بما فى قلبك و اگر آنى اراده ميفرمود موجود نبودى مع ذلك  
متنبه نشدى و باطراف عالم فعل خود را بحق نسبت داده اى تالله نيست در اين قلب مگر انوار تجليات  
فجر بقا و بر ضر نفسى راضى نه. أن يا أخى اسمع نداء هذا الذى وقع من ظلمك فى هذا البئر الذى لم  
يكن لها من قعر و كان قيصره مرشوشا بدم صادق من غلك و فى قعر البئر ينادى و يقول يا أخى لا  
تفعل بأخيك كلّ ما فعل ابن آدم بأخيه يا أخى اتق الله و لا تجادل بآياتى و لا تحارب بنفسى و لا تقتل  
الذى جعل صدره محلاً لسيف الأعداء لئلا يرد عليك من ضرّ و كان أن يحفظك فى كل الليالى و  
الأيام و فى كل بكور و أصيل يا أخى تالله الحق ما أنطق عن الهوى إن هذا إلا وحي يوحى علّنى شديد  
الروح عند سدره المنتهى تالله يا أخى إن هى من تلقاء نفسى بل من لدن عزيز حكيم كلّما أقبلت إليك  
لئلا تحدث من فتنة ليفتنن بها العباد حفظاً لأمر ربك تالله رميت نحوى رمى الشقاق و كلّما تقرّبت بك  
لعلّ تسكن بذلك نفسك قتّ على بالنفاق و يشهد بذلك أركانك إن أنت من المنكرين تالله يا أخى كلّما  
كنت صامتا عن بدائع ذكر ربى روح القدس أقامنى على أمره و روح الأعظم أيقظنى عن رقدى و  
أنطقنى بالحق بين السموات و الأرضين إن كان هذا ذنبى فلست أنا أول من أذنب فقد ارتكب ذلك  
الذينهم كانوا من قبلى ثم الذى سمى بعليّ فى ملكوت الأسماء ثم بمحمد فى جبروت القصى ثم بإبنى فى  
الملأ الأعلى ثم بالكليم فى هذا السيناء المقدّس المبارك العزيز الرفيع يا أخى فانظر فى كتب النبيين و  
المرسلين ثم ما فى أياديهم من حجج الله و برهانه و دلائله و آثاره و ظهوراته و آياته ثم انصف فى أخيك و

لا تكن من الذينهم ظلّموا نفس الله ثم استظلّموا ليدخلوا الشك والريب في قلوب المؤمنين تالله لما عرف  
أخيك بأنك قت عليه ولن تسكن نار الحسد في صدرك وخرج بنفسه وأهله وحدة ودخل بيتا  
أخرى وعلق على وجهه باب الدخول والخروج وكان فيه لمن السالكين ومع ذلك إنك أنت يا أخى  
ما سكنت في نفسك وكتبت وأرسلت ما أرسلت تالله إن القلم يستحي ليحجى على ما ذكرت وبما  
اقتريت على أخيك تالله بذلك ضيّعت حرمتي وحرمة الله بين العباد فسوف تشهد وترى وان تكون  
حينئذ لمن الغافلين إذا قم عن رقد نفسك وهاك وقص شارب الحسد وقلم اظفار البغضاء ثم تطيب  
من طيب الوفاء ثم غسل بمياه القدس وضع وجهك على التراب بخضوع وخشوع واناة ورجوع  
محبوب وقل أى رب أنا الذى فرطت في جنب أخى في هذا الليالى والأيام وكنت غافلا عن بدايع  
ذكر الحكيم إذا يا إلهى فارع الحجاب عن بصرى لأعرف نفسك وأقوم بثنائك وانقطع عما سواك  
وأقبل إلى وجهك الكريم ثم اجعلنى من عبادك الذين جعلت لهم مقعد صدق عندك ثم أرزقنى من  
تسليم عنايتك وكوثر إفضالك ثم ألحقنى بعبادك المخلصين الذين ما التفتوا بالدنيا ولا برياساتها ولا بما  
فيها وعليها وانقطعوا بأنفسهم وأموالهم في سبيل بارئهم وكانوا من المنقطعين أى رب لا تدعنى بنفسى  
ثم خذ يدى بيد قدرتك ثم أنقذنى من غمرات النفس والهوى ولهيبها ثم اجعل تلك النار على برداً وسلاماً  
وروحاً وريحاناً ثم اكتبنى من عبادك المنقطعين أى رب وفقنى لخدمتك وتبليغ آياتك ثم  
اجعلنى ناصراً لأمرك وحافظاً لدينك وناطقاً بثنائك ومعيناً بدواعي إفضالك وإكرامك وإنك أنت  
المقتدر على ما تشاء وإنك أنت العزيز الكريم. أى رب لا تخيب من تمسك بجبل عنايتك ولا تطرد من  
علق سبابة الرجا على جل جودك وإفضالك. أى رب لا تحتجبني عن منبع رضاك ثم أرضنى بالإقرار  
بما رضيت ونزلته عن غمام فضلك وسحاب عزّ مكرمك وأنت المعطى في كل الأحوال وإنك أنت  
الغفور الرحيم. أى رب لا تعرّ جسدى عن قيص الإنصاف ولا قلبى عن برد الإعراف بنفسك الرحمن  
الرحيم. أى رب فاجعل قدمى ثابتاً على صراطك بحيث لا أنكر ما دعوتنى به في كل آياتك وألواحك و  
زبرك وكتبك وأسفارك وصحائف قدسك المنيع أى رب فاجعلنى ناظراً إلى شطر مواهبك و  
راجعاً إلى بحر غفرانك فلا تعرفنى عن جميل ثنائك وإنك أنت القادر على ما تشاء وإنك أنت المقتدر  
على ما تريد وأيدنى بأن لا أنكر ما حقق به إيمانى وثبت ذكرى ورفع اسمى وبعث كينونتى وذوّت  
حقيقتى وكنت من المؤمنين. أى رب لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتك وتثبت بذيل إحسانك و  
فضلك أى رب اكتب لى كلمة من عندك لأكون متذكراً بها في العشى والإشراق وفي كل حين  
كذلك تنطقك لسان المظلوم في قعر الجبّ لعلّ تتخذ إلى شطر الإنصاف من سبيل إذا يخاطب الله نسيم  
قدسه الذى يهب عن شطر العرش وجعله رسولا من عنده على العالمين لأنه لم يجد في تلك الأيام من  
رسول يرسله إلى العباد بشارات أمره ويجعلهم من الذاكرين والمستبشرين لأنه وقع في سجن الذى

انقطعت عنه أيادی المریدین و أرجل القاصدین و من دون السجن وقع فی بئر الحسد التي ما اطلع بقعرها إلا نفسه المحصى العليم الخبير كذلك قصی الله من قصص الحق بلسانه الصادق المتكلم العليم الامين. ای نسیم صبا چون قاصدی ملاحظه نمیشود تو برائحهٔ قیص بها از رضوان بقا بر مریدین از احبایم مرور نما و بنفثات روح و آیات ظهور جمیع را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من علی الارض و تعلق بآن پاک و مقدس شده بفردوس اعظم راجع شوند و لکن ای نسیم بانقطاع تمام مرور نما بشأنیکه اگر ضرر عالمین بر تو وارد شود صابر شوی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه نمائی چه که اگر از جهات حسد و بغض و رد و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الارض مقدس نشوی قادر بر تبلیغ این امر بدیع و فائز بجمال اسرار ربانی نگردی کذلک یا امرک لسان ربک لتکون من العالمین بگو ای احباب و ای اولی الالباب آخر قدری نظر را از توجه بدنیا و شئون آن مقدس نمائید و بدیدهٔ بصیرت در امورات ظاهره و شئون لامعه که از شطر عرش ابری ظاهر و هویدا است ملاحظه نموده تفکر نمائید که شاید در این ایام که سکر غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدینه احدیه الهی کشانید و از بدایع رحمت بی زوالش محروم نمانید که مباد نعوذ بالله از مقصود اولیه رحمانی محبوب گردید و از معرضین در کتاب رب الارباب محسوب شوید من دون آنکه شاعر باشید فنعوذ بالله عن ذلک یا اولی الالباب جمیع انبیاء و رسل ناس را بسبیل عرفان جمال رحمن دعوت نموده اند چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب و جهت این هیاکل احدیه از غیب بعرصهٔ شهود آمده اند و جمیع این بلایا و رزایا که شنیده اید جمیع را تحمل فرموده اند شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئید مقصود اوامر و نواهی آن بوده شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود چنانچه اگر بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعاملین آن نبخشیده و نخواهد بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولی البصر واضح و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقتهای لا یحصی را جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لا زال عرفان مظهر نفس او بوده در میانه خلق او چنانچه در جمیع کتب خاصه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب بلند اعلی و این لطیفه اعز قصوی مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبی للعارفین. و اگر ببصر اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل احدیه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده اند در رتبه اولیه مقصودی نداشته اند جز آنکه

عباد را بشریعه عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیاء نمائید که چقدر بلا یای لا یحیی حمل نموده اند که شاید ناس حجاب وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجاب غلیظه و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهیمن بود لذا هر رسول که از جانب حق ظاهر شد جمیع بر اعتراض بآن نفعه ربانیه قیام نموده اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبیل در سنه ستین شد ملاحظه شد که چقدر ناس بوهیمیات انفس خود از شاطیء قدس یقین دور مانده اند بشأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظن مبین در ما بینشان مذکور نه و چون جمال علی اعلی امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعتراض قیام نمودند تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجاب وهمیه و سبحات ظنونیه را بنار سدره ربانیه محترق نموده بعرفان جمال رحمن فائز گشتند تالله الحق اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلا یای لا تحیی تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و برصاص شرک و بغضاء آن سدره عز منتهی را قطع نمودند و آن جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرسر بلسان ناطق مبین باین کلمات محکم و متین تکلم میفرمودند که ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نمائید که جمیع خود را عارف بحق میدانند و سالک سبیل یقین میشمردند و در کل احیان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده اند بقسمیکه یومی از ایام اوامر ملیک علام را ترک نموده اند و اگر هم از نفسی ترک شده خود را نادم مشاهده نموده و معذلک جوهر رحمن و ساذج سبحان را که بعرفان او متمسک بوده اند معلق داشته و شهید مینمایند و ابداء عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه و عنایات عز رحمانیه محروم داشته اند در قعر نارند و خود را از اهل جنت میشمردند در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب رب الارباب میدانند و در منتهی بعد از حق خود را از اهل قرب فرض گرفته اند پس شما ای اهل بیان در کل حین توکل بجمال رب العالمین نمائید و باو پناه برید که مبادا بر جهالم در ظهور اخرایم وارد آورید آنچه این گروه در این حین وارد آورده اند ای اهل بیان فئه فرقان حجتی در دست نداشتند مگر فرقان که فارق بین حق و باطل بوده در آن ایام و چون جمال عز رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق شد بهمان حجت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید از حجت قبل بحجت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال یقین محروم نسازند و مع ذلک در کل ایام آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجتش چون شمس ما بین سماء ظاهر ولایح است ممنوع و محروم گشته اند چنانچه در حین ظهور آیات عزیه الهیه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان انتم من الشاهدین تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکرم توسل میجستند جسمم را مجروح نمودند و در وقتیکه بعرفانم افتخار مینمودند بر جمال معروفم رصاص کین انداختند این است

شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرا عز ارفع اعلی و رفیق  
اقدس امنع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت  
بمدعیان محبتم ناظرم که کدام بوصیایم عمل مینمایند و بامررم مطیعند إذا ینطق لسان القدم عن أفق  
الابهی و یقول یا ملأ البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثم ظهوراتی لم کفرتم به و أعرضتم عنه إذا یقنت  
بأنکم ما آمنتم بنفسی كما ثبت فی حین ظهوری بأن ملأ الفرقان ما آمنوا بحمد مظهر نفسی كما ظهر فی  
ظهور محمد بأن ملأ الإنجیل ما آمنوا بابنی كما ظهر حین الذی جاء الروح بأن أمة التوریه ما آمنوا بالکلم  
إذا فارجعوا ثم انظروا إلى أن ینتهی الأمر إلى ظهور الأول و كذلك نلتی علیکم من أسرار ما کان لعل  
تکون فی أنفسکم لمن الشاعرین و از شهادتم ایامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی و مکرمت  
منیع از افق عز اعلی اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجتی  
که من حجت قرار دادم و بهمان برهان که عند الله مقبول بوده بلکه بجمع شئونات احدیت و ظهورات  
عز صمدیت و بطونات غیب لا یدرک و دلالات عز لایعرف ظاهر شده مع ذلک شما ای ملأ بیان از  
کل جهات باسیاف غل و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده اید و در کل حین از سهام کین بر  
این جمال عز منیع وارد آورده اید قسم بجمالم اگر حال ملاحظه نمائید و بطرف حقیقت برفیق اعلی متوجه  
شوید ملاحظه مینمائید که از جسمدم بحور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکر  
نموده اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و اینهمه سیوف فحشاء و رصاص و بغضا بر او وارد آید  
و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر  
شد اینگونه معمول داشته اید که مشهود شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از  
آنچه بان عامل شده اید استفسار رود در جواب رب الارباب چه خواهید گفت لا والله ابدأ قوت تکلم  
نخواهید داشت چه که ایامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجت ظهور و امور وارده را بچشم خود مشاهده  
نموده اید و معذک از جمالی که بقول او کل شئونات قبلیه و بعدیه محقق شده غافل شده اید و بحجبات  
نفس و هوی از منظر اعلی محجوب مانده اید ای قوم در تمام اوراق بیان کل را باین ظهور قدس صمدانی  
بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر اعظم بشئی از آنچه خالق شده ما بین سموات و  
ارض مشغول شوید و از جمال قدم محتجب مانید و همچنین تصریحا فرمودم که ایاکم ای قوم اگر در  
حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اول خالق بیان عندالله محسوب و بر  
کل سبقت داده ام و هم چنین بنص صریح فرموده ام که ایاکم ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید  
بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست  
و درباره کیست چه که ابدأ نفسی از مقصودم مطلع نبوده معذک از موجد وصف و منزل و مظهر و  
محقق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده اید و کاش باین اکتفاء

مینمودید بلکه بر قتلش فتوی داده‌اید و الله در کل احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید مؤمن نشدید و بحق عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضررش چرا راضی شدید قسم بجمالم که از کأس انصاف نوشیده‌اید و از بحر رضایم نجشیده‌اید بین عدل قدم نگذارده‌اید و در کوی متبصرین مرور نموده‌اید ضلالت را نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع بما فی سر او در کنف حفظ رحمانیش حفظ فرمود معذک برقتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه در قلوب متوهمه بمفتريات مجعوله مشغول گشت و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین یقین بشمال وهم کشانند و شما آنچه را ببصر دیده‌اید و ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتريات مجعوله از طلعت احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمالم عز تقدیسیم که آنچه درباره این جمال مبین نوشته‌اند حجت است بر کل در کذب قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبتهای ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال عز اعلی معاشرت نموده‌اید و بقدر ادراک خود ادراک نموده و معذک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلینا که صادقند آیا حق را یفعل ما یشاء ندانسته‌اید و بانه یحکم ما یرید موفق نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از امورات را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت میدهند که حق جل شأنه بجمیع شئون از کل ما سواء ممتاز بوده و خواهد بود مع ذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناهج وهم و ظن سالکند صادق دانسته و میدانید فاف لکم یا ملاً المتوهمین قسم بجمالم که حجت بالغه الهی بر کل تمام شده و کلمه تامه‌اش از افق صدق مشرق گشته و الیوم پناهی جز پناهِش نه و ظلی جز ظلش مشهود نه و بشنود ندای محبوب خود را و آنچه ببصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروه وهم بگسلید و اگر ببصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملاً اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پزمرده گشته تالله الحق اریاح رحمت رحمن از شطرا مکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحق ظلمی نموده‌اید که کل اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و الیوم خلقی باقی نه چه از اهل ملاً اعلی و چه از اهل مداین بقاء و چه عاکفین لجه اسماء مگر آنکه کل لطائف را بحزن تبدیل نموده‌اند و قیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملاً کروبین و حقائق انبیاء و مرسلین در غرفات عز تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید جوهر دین را کشته‌اید و بگان خود بر سر دین و ایقان جالسید فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنود ندایم را و نباشید از احتیاط کنندگانی که



در ملاً فرقان بودند بشأنيکه احتياط از دم بعوضه مينمودند و بر سفک دم الله فتوى ميدادند ذکر مشغول بودند و چون آيات سلطان ذکر بر آن گروه القا ميشد صيحه ميزدند که اين اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن اين بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بيان در اين ايام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حق شمرده و ميشمرید إذا أشهد الله و ملائکته و أنبيائه و رسله و الذينهم يطوفن في حول عرشه و کل ما خلق في السموات و الأرض بأني ما قصرت في تبليغي إياکم و بلغتکم رسالات الله حين ظهوري و حين ارتقائي و هذا الحين الذي أظهرت نفسي عن أفق الأبهي و ألقيت عليكم الحكمة و البيان و عرفتکم جمال الرحمن و أتممت الحجة لکم و الدليل عليكم و البرهان فيکم و ما بقي من ذکر إلا و قد ألقيتکم

إذا يا إلهي أنت تعلم بأني ما قصرت في أمرک بلغت هؤلاء ما أمرتني به قبل خلق السموات و الأرض و بينت لهم مناهج عدلک و أظهرت لهم مسالك رضائک إذا يا إلهي فارحم على هؤلاء و لا تجعلهم من الذين أعرضوا عني و أنكروا حقی و جادلوا بآياتي إلى أن سفکوا دمی و قطعوا جوارحي إذا يا إلهي أيدهم على أمرک ثم انصرهم بنصرتک و لا تجعلهم محروما عن هذه النفحات التي هبت عن هذا الرضوان الذي خلقته في قطب الجنان و لا تمنعهم عن فوحات التي أرسلته عن أفق اسمک الرحمن إذا فاحدث يا إلهي في صدورهم من نور کلماتک نار انجذابک ليقلبهم من قدرة المحضة إلى يمين عرش رحمانيتک ثم اشتعل يا إلهي في قلوبهم مشاعل عشقک و اشتياقک ليحترق بها حجابات التي منعتهم عن ساحة قریک و لقاءک ثم خذ يا إلهي أياديهم بأيدي القدرة و الاقتدار ثم انقذهم عن غمرات الوهم و الهوى و بلغهم إلى مقر الذي قدسته عن إشارات کل ما خلق بين الأرض و السماء ثم الق عليهم كلمة التي بها تجذب أفئدة العارفين إلى سماء عز أطفاک و قلوب المقربين إلى هواء قدس إفضالک ثم اجعلهم يا محبوبي من الذين ما منعتهم کل من في السموات و الأرض عن التوجه إلى شطر عنايتک و الاستقرار على أمرک و الاعتراف بحضرتک و الإيقان بلقائک إنک أنت الغفور الرحيم المعطي العزيز الناصر الکريم".